

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم

(تجربه آلمان، شوروی و چین)

حسین احمدی*؛ محمدسالار کسرائی^۲

(دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۹ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۱)

چکیده

حاکمیت‌های توتالیتار دارای مشخصات خاص خود هستند که در حد امکان این مشخصات را در عرصه‌های دیگر به‌ویژه علم و نظام دانشگاهی بازتولید می‌کنند. مطالعه چالش بین علوم اجتماعی و حاکمیت توتالیتار می‌تواند در زمینه رشد علم اجتماعی راهگشا باشد. هدف این مطالعه مقایسه تطبیقی - تاریخی این رابطه در برهه‌ای از حاکمیت توتالیتار در آلمان، شوروی و چین است. روش مطالعه مقایسه تطبیقی - تاریخی بوده و تجربیات گزارش شده در سه مورد آلمان نازی، اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین مورد مقایسه تاریخی قرار گرفته‌اند. گردآوری داده‌ها از منابع دست‌دوم صورت گرفته و تحلیل‌ها به شیوه مقایسه - تاریخی ارائه شده‌اند. یافته‌های تحقیق برخی شباهت‌ها و تفاوت‌ها را بین توتالیتاریسم نازیستی و کمونیستی نشان داد. توتالیتاریسم نازیستی ذهنیت منفی نسبت به علم اجتماعی داشته و از هرگونه نهادسازی اجتناب کرده و با ایجاد انسداد در مقابل فعالیت دانشمندان زمینه را برای هجرت

۱. استادیار گروه آموزش علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Hahmadi6@gmail.com

<https://orcid.org/0000-0003-2653-9752>

۲. دانشیار گروه جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

<https://orcid.org/0000-0001-6967-0553>

اندیشه اجتماعی فراهم کرده است، درحالی‌که توتالیتاریسم کمونیستی ذهنیت مثبت به علم اجتماعی داشته و سعی کرده است با نهادسازی برای تولید علم اجتماعی همسو، دانشمندان این حوزه را جذب کند. هردو شکل توتالیتاریسم در اوج استبداد خود طالب علم اجتماعی وابسته به حاکمیت، غیرانتقادی، کمی‌گرا، کاربردی و مفید برای تداوم قدرت بوده‌اند.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی، توتالیتاریسم، هجرت اندیشه اجتماعی، شوروی، چین، آلمان نازی.

مقدمه

تحول اجتماعی مجموعه تغییراتی است که در زمان نسبتاً طولانی (بیش از یک نسل) و ابعاد عمیق‌تری رخ می‌دهد (روشه، ۱۳۷۲، صص. ۲۰-۲۶) و تحول علم اجتماعی به معنی تغییرات طولانی‌مدت و عمیق در علم مطالعه پدیده‌های اجتماعی است. تحلیل تحولات علوم اجتماعی بنا به طبقه‌بندی بن دیوید (۱۹۷۲) نظیر علوم دیگر از دو منظر کنش متقابل و نهادی صورت پذیرفته است که بنا به جهت‌گیری کنش متقابل به مناسبات درونی گروه‌های تحقیق و آثار آن بر تولید علمی، شبکه‌های ارتباطی درون علم، ماهیت و ساختی شدن روابط درونی حوزه‌های خاص از علم توجه شده است. درمقابل رویکرد نهادی به تأثیرات گسترده (عوامل) اجتماعی، اقتصادی و مذهبی بر سازمان علمی و بر تعریف نقش دانشمند در جامعه توجه داشته است (بلوم، ۱۳۷۰، صص. ۶۳-۶۴). بخش مهمی از پژوهندگان علم با توجه به رخدادها و مصداق‌های تاریخی به رویکرد نهادی تمایل داشته و از این چارچوب به تحلیل علم اجتماعی پرداخته‌اند که در این مطالعه نیز از این چارچوب به تحلیل تحول علم اجتماعی حاکمیت‌های توتالیتار پرداخته می‌شود.

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

یکی از عواملی که در جهت‌گیری نهادی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد و نقش مهمی به‌ویژه در سده بیستم در تحول علم اجتماعی به خود اختصاص داده نوع حاکمیت بوده است. در این زمینه نقش حاکمیت‌های توتالیتار به دلایل متعددی در قرن بیستم برجسته‌تر است. برآمدن و رونق حاکمیت توتالیتار از نوع نژادپرستانه در آلمان نازی و از نوع کمونیستی در شوروی و چین و بلوک شرق سابق، از رویکرد ترقی‌خواهانه نوعی پسرفت محسوب می‌شود که آثار قابل‌توجهی بر عرصه اندیشه ورزی، روشنفکری و تولید علم به‌جای گذاشت (Szollosi-Janze, 2001, pp. 6-9).

مطالعات تحولات علم ازیکسو و به قدرت رسیدن جریان‌های توتالیتار ازسوی دیگر، مشوق علایق مختلفی بوده است. علاقه به مطالعه چرخش ایده‌ها و روشنفکران (Heilbron et al., 2008)، مطالعه درباره روشنفکران مهاجر (Coser, 1984; Krohn & Vidich, 1993)، هجرت اندیشه اجتماعی (هیوز، ۱۳۷۸؛ Ben-David, 1972)، رصد و تبیین تغییرات در جهت‌گیری‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و ترجیحات رشته‌ای (Steinmetz, 2005; Lamont, 2009)، زمینه‌های ملی و سیاسی (Wagner et al., 1999; Barth et al., 2005; Schweber, 2006; Heilborn, 2008; Fourcade, Steinmetz, 2007; Calhoun & VanAntwerpen, 2009)، و نقش دوره‌های تاریخی (Steinmetz, 2010, p. 5) در این زمینه قابل توجه است.

محققان مهاجر به مطالعات مرتبط با آلمان نازی، فاشیسم و توتالیتاریسم کمک‌های قابل توجهی کرده‌اند. آنان به‌دلیل جامعه‌پذیری روشنفکرانه‌شان براساس گفتمان‌های علوم انسانی اروپای مرکزی به‌نحوی برای تأمل در باب این نوع تجربیات آمادگی داشتند (Castellin & Rösch, 2021, p. 45). در نقطه مقابل برآمدن نازیسم و فاشیسم در اروپا، لیبرالیسم آمریکایی که بر تحمل تنوع به‌عنوان ویژگی اصلی جوامع دموکراتیک باز جهت تمایز خود از جوامع توتالیتار دارای دیوارهای آهنین تأکید می‌کرد

(Ratner-Rosenhagen, 2019, p. 138) مقصد مناسبی برای مهاجرت محققان مذکور و تأمل در باب ریشه‌های توتالیتاریسم محسوب می‌شد.

برخورد قهرآمیز حاکمان با جامعه‌شناسی را که بعضاً به هجرت اندیشه اجتماعی در نمونه‌های متعدد منجر شده است هم می‌توان از منظر تغییرات و ضرورت‌های مبدأ مهاجرت و هم براساس تحولات و ضرورت‌های مقصد مطالعه کرد. یکی از جدی‌ترین نقدهایی که به مطالعاتی مانند مطالعات هیوز مطرح شده این است که این نوع مهاجرت‌ها از منظر مقصد مورد توجه قرار گرفته و این محققان کم‌تر به این سؤال پرداخته‌اند که افرادی که در مبدأ مانده‌اند با چه شرایطی دست‌وپنجه نرم کرده‌اند (Sackmann, 2016).

هدف این مطالعه توجه به رخداد‌های مبدأ مهاجرت‌ها و مقایسه تطبیقی حاکمیت‌های توتالیتار نازی در آلمان و کمونیسم در شوروی و چین از نظر شیوه برخورد با علم اجتماعی (به‌ویژه جامعه‌شناسی) است تا ویژگی‌های مشابه و متفاوت این نوع تجربیات به‌دست آید. بنابراین، مطالعه می‌خواهد بخشی از خلأ مطالعاتی در زمینه مباحث جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی را پر کند و به این سؤال پاسخ دهد که ظهور و بروز حاکمیت اقتدارگرا در آلمان، شوروی و چین چه نقشی در تحولات علم اجتماعی (به‌ویژه جامعه‌شناسی) در این جوامع داشته است؟

رویکردهای نظری

درمورد تحولات علم اجتماعی می‌توان دو جهت‌گیری کلی را مدنظر قرار داد که بن دیوید (1972) این دو جهت‌گیری را با عنوان کنش متقابل و نهادی نام‌گذاری می‌کند که محقق بنا به مسئله‌ای که در حال تحقیق است می‌تواند یکی از این جهت‌گیری‌ها را برگزیند (Ben-David, 1972, p. 2) لیکن می‌توان آن را در چارچوب روابط درون نظام

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار
علمی و بین‌سیستمی ملاحظه کرد. در مباحث زیر به شکل خلاصه به بحث‌های در
دسترس درمورد هر کدام از این جهت‌گیری‌ها اشاره می‌کنیم.

رویکرد درون نظام علمی

بر مبنای این رویکرد ارتباط متقابل بین محققان و گروه‌های تحقیقاتی در درون یک
حوزه علمی تعیین‌کننده تحولات علم است. این دیدگاه بیشتر مبتنی بر اهمیت اجتماع
علمی بوده و ایده استقلال اجتماع علمی را در درون خود دارد. به نظر بن دیوید اهداف
و هنجارهای اجتماعات علمی توسط خود آن‌ها تعریف شده است و این اجتماعات
می‌توانند کنترل اجتماعی مؤثری را به همراه محدودیت‌های رسمی حداقلی اعمال کنند
(Ben-David, 1972, p. 4). در این زمینه می‌توان به طیفی از مباحث از نقش مردان
بزرگ و اجتماع علمی گرفته تا ضرورت‌های اجتماعی اشاره کرد. براساس ایده نقش
مردان بزرگ یا اهمیت ایستادن بر شانه غول‌ها، عده‌ای معتقدند جامعه‌شناسی در قالب
اجتماع جامعه‌شناختی که ستایشگر مردان بزرگ بوده توسعه یافته است (Halsey, 2004
in King, 2007, p. 501). بنا به تحلیل هلسی اجتماع جامعه‌شناختی است که امکان
پرستش افراد مسلط را فراهم می‌سازد. جالب این است که برخلاف رشته‌های دیگر
مخصوصاً علوم طبیعی که مورد مذاقه جامعه‌شناسانی مانند برونو لاتور، استیو ولگار،
بری بارنز و هری کالینز قرار گرفته جامعه‌شناسی خودش را از نگاه انتقادی مستثنا کرده
است (King, 2007, p. 501). همچنین در بررسی زمینه اجتماعی شکل‌گیری اندیشه
جامعه‌شناسان بزرگی مانند وبلن و پارک، نقش مخاطبان و ستایش‌گری آنان در
شکل‌گیری یا تغییر اسلوب اندیشه‌ای به چشم می‌خورد. کوزر درمورد وبلن به این نکته
اشاره می‌کند که با تغییر مخاطبان وبلن از افراد هم‌پایه دانشگاهی به مریدان ستایشگر
نوشته‌های وی گزنده‌تر و رادیکال‌تر شده‌اند (کوزر، ۱۳۷۲، صص. ۴۰۳-۴۰۴). همچنین

وی درمورد پارک نیز معتقد است با تغییر محیط فعالیت‌های پارک از محیط روزنامه‌نگاری به محیط دانشگاهی شاهد دو دوره متمایز از نوشته‌های وی هستیم (همان، ص. ۴۹۹).

همچنین رویکرد جامعه‌دانش یا اجتماع علمی که مدعی نوعی استقلال علمی است می‌گوید علمی شدن الزاماً کاری به دموکراسی ندارد. جامعه‌شناسی جامعه‌دانش مدرنیاسیون را صرفاً به شکل خشی به عنوان گسترش امکان‌های فردی و اجتماعی برای کنش بر مبنای دانش می‌داند (Szollosi-Janze, 2001, p. 21).

براساس رویکرد ضرورت اجتماعی، علم اجتماعی حیاتی مستقل دارد، لیکن زمانی مورد استقبال قرار می‌گیرد که پاسخ‌گوی نیازهای اجتماعی باشد. مثلاً مهم‌ترین علت تمایل انگلیسی‌ها به جامعه‌شناسی فردگرایی اسپنسر به سبب این است که این برداشت جامعه‌شناختی با شرایط جامعه انگلیسی هم‌نوایی بیشتری داشته است، یا راتنر - روزنهایگن (2019) گسترش داروینیسم اجتماعی در جامعه ایالات متحده را توسط سامنر و ویلن در این راستا ارزیابی می‌کند. به نظر وی گسترش این مکتب به دلیل قدرت تبیین وضعیت زندگی واقعی نه آرمانی جامعه آمریکایی آن روز از یک طرف و معرفی تغییر به عنوان موتور اصلی دنیای طبیعی از طرف دیگر بوده است (Ratner-Rosenhagen, 2019, pp. 84-85, 90).

رویکرد بین‌سیستمی

براساس رویکرد بین‌سیستمی آنچه مدنظر قرار می‌گیرد به جای کنشگران و دانشمندان، محتوای معرفت علمی است. برخلاف رویکرد کنش متقابل که محتوا وفق سنت علمی تعریف می‌شد در شرایط تغییرات انقلابی در علم محتوا به هم می‌ریزد و در اجتماع علمی به روی عوامل خارجی گشوده می‌شود (Ben-David, 1972, pp. 6-7). علاوه بر

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

شرایط انقلابی می‌توان اذعان کرد که در حالت معمول نیز نوعی هماهنگی بین نظام علمی و سایر نظام‌ها وجود دارد.

اگر به بخش مقدمه و تقدیر و تشکر در پروژه‌های جامعه‌شناسی نگاه کنیم نام نهادها و سازمان‌های علمی یا صنعتی را به‌عنوان حامیان پروژه‌ها و مقالات مشاهده می‌کنیم. آدولف رین (۱۹۳۳) با طرح مفهوم دانشگاه سیاسی، معتقد است که بر هر محقق لازم است مجموعه نهایی ارزش‌های مبتنی بر دین، نظام فلسفی یا سیاسی خود را انتخاب کند. از دیدگاه وی اصل راهنمای زمانه مذکور سیاست است. بنابراین دانشگاه سیاسی دانشگاه همراه با دولت است. چنین دانشگاهی نه تنها در خدمت تربیت حرفه‌ای مدنظر دولت است بلکه برده‌وار خود را به خدمت اهداف دولت درآورده است. نظام دانشگاهی ممکن است به شیوه انتقادی کار کند در عین این که در اساس به دولت متعهد است. به نظر وی این ایده که دانشگاه می‌تواند جهان‌بینی خنثی داشته باشد توهم عصر علمی بی‌طرفانه و لیبرال است. وی احساس می‌کرد که در واقعیت تاریخی دانشگاه علوم انسانی جدید هیچ‌گاه صرفاً وقف خرد نبوده، بلکه، علی‌رغم تمام انکارهایش، به زمینه دینی، سیاسی و جامعه‌شناختی گره خورده است (Szollosi-Janze, 2001, pp. 48). آرنست (1930) نیز در یکی از مقالات خود به نقد ایده مانهایم در ایدئولوژی و اتوپیا می‌پردازد. وی در این مقاله خودمختاری اندیشه را انکار می‌کند، زیرا توجه سنتی فلسفه بر سؤالات هستی‌شناختی که منبع استدلال مقوله‌های فلسفی بوده‌اند کم‌تر روشنی‌بخش فهم زندگی فناپذیر روزمره بوده‌اند (Baehr, 2002, p. 805). ظاهراً برخی رشته‌ها نسبت به سایرین درهم‌تنیدگی بیشتری با ساختار اجتماعی دارند. علوم اجتماعی احتمالاً نسبت به علوم طبیعی به ساختار معینی از جامعه وابسته‌تر است. برای نمونه اگر بگوییم شیمی در پایان جمهوری وایمار به بن‌بست رسید حیرت‌انگیز

است، درحالی‌که تعداد زیادی از بهترین شیمیدان‌ها در آن دوره تبعید شدند و در پیشرفت این رشته مانع ایجاد شد، ولی هیچ‌کس این بحث را طرح نکرد که شیمی به بن‌بست رسیده است (Sackmann, 2016, p. 159). وابستگی علم به قدرت به‌ویژه با رشد سرمایه‌داری گسترده‌تر و عمیق‌تر شده است. در تداوم کار برجسته ارنست مندل^۲ (1975) دانشمندان اجتماعی، سرمایه‌داری را به سه دوره تقسیم کرده‌اند: دوره بازار آزاد که از انقلاب صنعتی تا اوایل قرن نوزدهم را دربر می‌گیرد؛ دوره سرمایه‌داری انحصاری که از حدود دهه ۱۹۲۰ آغاز شده و تا اوایل دهه ۱۹۷۰ تداوم می‌یابد؛ و از دهه ۱۹۷۰ به بعد که دوره سرمایه‌داری چندملیتی است (King, 2007, pp. 502-503). هرکدام از این دوره‌ها می‌تواند مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی و خود آن را تحت‌تأثیر قرار دهد. درمورد مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی یا شاید اساسی‌ترین مفهوم آن یعنی جامعه کار میگوئل کابرا^۳ قابل‌تأمل است. بنا به ایده کابرا (۱۳۹۹) انکشاف مفهوم جامعه مستقل از مفهوم فرد نبوده، لیکن مشخصاً بحران رژیم‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی زمینه‌ای برای بحران معرفت‌شناختی و درنهایت رسیدن به تعاریف متفاوتی از مفهوم جامعه بوده است. آلن تورن^۴ (2007, p.184) نیز معتقد است مفهوم جامعه در جامعه‌شناسی شبیه طبیعت، ماده یا زندگی با دقت تمام تعریف شده است. وی گسستی را بین جامعه سنتی و مدرن می‌بیند و معتقد است ظهور مفهوم جامعه حاصل مدرنیته است.

هلسی توسعه جامعه‌شناسی بریتانیا را با رژیم‌های اقتصادی - سیاسی قرن بیستم مرتبط می‌سازد (King, 2007, p.502). وی پس از تقسیم این قرن به چهار دوره لیبرالیسم (۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰)، فوردیسم (۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰)، فروپاشی فوردیسم (دهه ۱۹۷۰) و نهایتاً دوره پسافوردیسم از دهه ۱۹۸۰ تا پایان قرن می‌گوید که در هر دوره‌ای

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

مسائل سیاسی و اجتماعی محوری که در پیش‌روی اعضای جامعه بریتانیا قرار داشته چارچوب و مسیر تحقیقات جامعه‌شناختی را نیز تعیین کرده است. جامعه‌شناسان علی‌رغم این‌که در چارچوب دانشگاهی کار می‌کرده‌اند از نظر حرفه‌ای و شخصی با سازمان‌ها و گروه‌های دیگر ارتباط داشته و نگرانی‌ها و اولویت‌های فرهنگ‌های گسترده‌تر را منعکس کرده‌اند. جامعه‌شناسی بخشی از روح زمانه^۹ خود بوده است. درنهایت هلسی نتیجه می‌گیرد که هر دوره از قرن بیستم به‌نوعی از جامعه‌شناسی که شایسته خودش بوده رونق بخشیده است (King, 2007, p. 503). بنابراین، فرض بر این است که جامعه‌شناسی نه تنها نسبت به سایر علوم به ساختارهای اجتماعی وابستگی بیشتری دارد، بلکه رونق آن به ساختار اجتماعی مشخصی، یعنی دموکراسی، وابسته است (Sackmann, 2016, p. 159).

استیوارت هیوز به‌شکل خلاصه این ایده را طرح می‌کند که در اروپای دوران جنگ جهانی اول اندیشمندان، شاید هم تا حدی تحت تأثیر احساسات میهن‌پرستی توده، یا به میهن‌پرستی روی آورده و یا حداقل سکوت پیشه کرده‌اند، لیکن با ظهور اندیشه‌های نازیستی و فاشیستی مهاجرت‌نخبگان از اروپا و ورود آنان به ایالات متحده رخ داده که زمینه‌ساز شکل‌گیری مکاتب مختلفی در آمریکا به‌ویژه فرانکفورت بوده است (هیوز، ۱۳۷۸). وی مهاجرت روشنفکران ایتالیایی، آلمانی، و اتریشی به انگلستان و ایالات متحده را مهم‌ترین رخداد فرهنگی ربع دوم قرن بیستم می‌داند (Noether, 1975, p. 115).

چارچوب نظری مطالعه؛ حاکمیت توتالیتار و جامعه‌شناسی

همان‌طور که بن - دیوید (1972) می‌گوید انتخاب هرکدام از جهت‌گیری‌های استقلال علم یا نهادی در بین محققان قبلی تابعی از عوامل مختلف، به‌ویژه مسئله تحقیق بوده است. نگارندگان در این مطالعه رویکرد نهادی یعنی رویکرد وابستگی نهادی علم را

انتخاب کرده‌اند. برای وضوح بیشتر چارچوب مرجع مطالعه را با تأکید بر نقش توتالیتاریسم در تحول علم اجتماعی تشریح می‌کنیم.

ارتباط بین جامعه‌شناسی و توتالیتاریانسم بحث‌برانگیز بوده و دو دیدگاه در این زمینه مطرح شده است. برخی نویسندگان معتقدند جامعه‌شناسی نقطه مقابل دیکتاتوری نبوده است. تحرک فردی دانشمندان علوم انسانی و علوم طبیعی از یک طرف و ارتباط نزدیک آن‌ها با شکل‌گیری و اجرای سیاست‌های ناسیونال سوسیالیست از طرف دیگر، تأمل در باب ساختار جامعه را به نحوی برانگیخت که سیاست و دانش در ارتباط متقابل قرار گرفتند و به وضوح به یکدیگر نیاز داشتند، یکدیگر را تثبیت کردند و مشروعیت بخشیدند (Szollosi-Janze, 2001, p. 17). جامعه‌شناسانی مانند سمبارت و میخلز طرفداران فعال ایدئولوژی توتالیتار بوده و اغلب حاکمیت‌های توتالیتار از دانش فنی تحقیقات اجتماعی استقبال کرده‌اند (Sackmann, 2016). به سادگی می‌توان گفت جامعه‌شناسی رسمی توتالیتار، به عنوان بخشی از ایدئولوژی آن، با وفاداری کامل به ارباب خود خدمت کرده است (Rapaport, 2001, p. 50). حتی مارکسیست‌های تبعیدشده از آلمان، ماکس هورکهایمر و تئودور آدرنو برای فهم ریشه‌های مدرنیته به دیالکتیک روشنگری (1944) توجه کردند. آن‌ها می‌گویند که فلاسفه روشنگری، با اشتیاقشان به عقلانیت ابزاری — و نگرششان در این مورد که چیزی فراتر از فهم انسانی وجود ندارد — و تمایل به سلطه، زیربنای «دنیای مدیریت‌شده» نازیسم را فراهم ساختند. آن‌ها بی‌پرده می‌گویند: «روشنگری توتالیتار است» (Ratner-Rosenhagen, 2019, p. 140). دیالکتیک روشنگری که به یکی از منابع تحلیل نقادانه مدرنیته تبدیل شده است، تمایزی بین آلمان نازی، اتحاد جماهیر شوروی استالینی و ایالات متحده معاصر نمی‌بیند (Wagner, 2014, p. 136).

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

در نقطه مقابل نویسندگان دیگری شکوفایی جامعه‌شناسی را نیازمند شکل خاصی از جامعه می‌دانند که با گشودگی و تساهل مشخص می‌شود، جامعه‌ای که فضای مفیدی برای تأمل نظری، تحقیق تجربی و کاربست عملی در اختیار جامعه‌شناس قرار می‌دهد. از این جهت نوعی قرابت ساختاری بین جامعه‌شناسی و دموکراسی وجود دارد (Sackmann, 2016, p. 158). از این دیدگاه ارتباط بین توتالیتاریسم و علم به شکل اعم و علم جامعه‌شناسی به شکل اخص را می‌توان در قالب علم خوب و علم بد مدنظر حاکمان توتالیتار دانست که این طبقه‌بندی با شکل مدنظر دانشمندان تفاوت دارد. سیاسی شدن علم که در داخل اجتماع علمی به سبب ایدئولوژی‌زدگی و نقض بی‌طرفی ارزشی مذموم تلقی می‌شود، از دیدگاه حاکم توتالیتار امری طبیعی و موردانتظار است. ادعای دانش ناب، نجیب^۶ و حقیقی که به تحقیق با روش‌شناسی صحیح ارزش اخلاقی نسبت می‌دهد، از ارزش‌های علمی در مقابل سیاست و ایدئولوژی دفاع می‌کند (Mehrtens, 1980, 1994; Szöllösi-Janze, 2001, p. 6). گره خوردن علم اجتماعی به ساختار اجتماعی باعث شده ظهور دولت توتالیتار زمینه بحران جامعه‌شناسی متعارف و شکل‌گیری جامعه‌شناسی مطلوب اقتدارگرایان باشد (Sackmann, 2016). نگارندگان این رویکرد را مرجع نظری خود می‌دانند و معتقدند قدرت گرفتن توتالیتاریسم زمینه‌ای برای حمله به اجتماع علمی بی‌دفاع، بزرگان علم و دستکاری ضرورت اجتماعی علم در آلمان نازی، شوروی و چین کمونیست بوده است. پیامد این حمله مداخله دستگاه توتالیتار در علم و اجتماع علمی بوده و آنان مشخصات مطلوب خود را به این حوزه تحمیل کرده‌اند. این تحمیل‌گری برای علم اجتماعی هم پیامد کوتاه‌مدت و هم پیامدهای بعدی داشته است. بنابراین فرضیه کلی تحقیق به این شکل است که نظام حاکمیتی توتالیتار (در آلمان نازی، شوروی و چین کمونیستی) باعث تحولات خاصی در علم اجتماعی عصر خود شده است.

روش‌شناسی

روش مطالعه، مقایسه - تاریخی رخداد‌های مورد مطالعه است که در بخش مرتبط با یافته‌های مطالعه به روایتی از روند تحول علوم اجتماعی در دوره حاکمیت توتالیتار در کشورهای مورد نظر پرداخته‌ایم و سپس در بخش مقایسه جدولی مبتنی بر ویژگی‌های عمده تحولات تشکیل شده و موردها براساس روش توافق و اختلاف میل مورد مقایسه قرار گرفته‌اند. هدف اصلی نگارندگان از نظر درون سیستمی ارائه فهم تاریخی مناسبی از روند برخورد با علوم اجتماعی در نظام‌های توتالیتار بوده و با دید بین‌سیستمی مقایسه‌ای بین این نظام‌ها صورت گرفته است. گردآوری داده‌ها عمدتاً از منابع دست‌دوم صورت گرفته است، زیرا استفاده از منابع دست‌اول دارای مشکلات عدم انتشار داده‌های صحیح (آرنت، ۱۳۶۸)، مشکل تفاوت‌های زبانی، از بین رفتن بخشی از داده‌ها و تسلط نگرش ایدئولوژیک بر بخشی از اطلاعات موجود بوده است. مطالعه کلان - مقیاس بوده، اسناد و متون تاریخی به‌عنوان واحد مشاهده (ساعی، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۶) و کشور به‌عنوان واحد تحلیل انتخاب شده است.

با توجه به این‌که مطالعه کیفی بوده مفاهیم تحول علم و توتالیتاریسم براساس تعاریف عمومی در جامعه‌شناسی مدنظر بوده، لیکن پس از مطالعه متون نگارندگان به ابعاد مداخله در اجتماع و محتوای علمی دست یافتند که معرف‌های اعمال تبعیض و تصفیۀ دانشمندان، معیارهای متفاوت تبعیض، برنامه‌ریزی برای تربیت دانشمندان همسو، و نهادسازی برای مطالعات جایگزین مرتبط با مداخله در اجتماع علمی و معرف‌های کمی/کیفی‌گرایی، کاربردی/بنیادی بودن، و همسویی/استقلال ایدئولوژیک مرتبط با محتوای علمی تشخیص داده شدند. علاوه‌براین به زمینه‌ها و پیامدها هم توجه محدودی صورت گرفت که نظام سیاسی قبل از توتالیتاریسم و جهت‌گیری ایدئولوژیک

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

جنبش توتالیتار معرف زمینه‌ها و اثر مشهود مهاجران در علم اجتماعی مقصد و تداوم آثار دوره بر مبدأ به‌عنوان معرف پیامدها در نظر گرفته شدند.

برای تأمین اعتبار یافته‌ها از منابع و متون متعددی که در دسترس نگارندگان بوده استفاده شده، همچنین چارچوب تئوریک مرجع به‌شکل بسیار انعطاف‌پذیری در نظر گرفته شده است تا مانع سوگیری احتمالی انتخاب متون و اسناد از سوی نگارندگان باشد.

با توجه به ضرورت مقایسه درون‌سیستمی و بین‌سیستمی، به‌شکل کلی به وضعیت علم اجتماعی قبل از ظهور توتالیتار، ظهور و سلطه حاکمیت توتالیتار و افول توتالیتار پرداخته شده است که البته درمورد چین مرحله آخر بیشتر مرتبط با چرخش ایدئولوژیک و شرایط بعد انقلاب فرهنگی بوده است. با توجه به هدف مطالعه تمرکز این مقاله بر مرحله ظهور و سلطه توتالیتار بوده است.

بازخوانی تجربیات دوران توتالیتاریسم در علم اجتماعی (جامعه‌شناسی)؛ آلمان،

روسیه و چین

آلمان در چنگ توتالیتاریسم؛ علم در خدمت نژادپرستی

سی‌ام ژوئن ۱۹۳۳ هیتلر به قدرت رسید و تصمیم بر این شد که کسانی که آریایی نبودند (یهودیان) و کسانی که افکاری مخالف حزب ناسیونال سوسیالیست حاکم داشتند، از ادارات دولتی کنار گذاشته شوند. بخش اعظم دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی در آلمان مجموعه‌های دولتی بودند؛ و استادان، مربیان و پژوهشگران آن‌ها کارکنان دولت محسوب می‌شدند که موضوع مصوبه تصفیه بودند. قانون «پاک‌سازی خدمات مدنی»^۷ سال ۱۹۳۳ مکلف می‌کرد کارکنان غیرآریایی اخراج شوند و ارتباط کارکنان افتخاری^۸ نیز با ادارات قطع شود. افرادی که قبل از آگوست ۱۹۱۴ استخدام

شده بودند، یا کسانی که در خط مقدم جنگ جهانی در جبهه آلمان یا متحدانش حضور داشتند، یا افرادی که پدر یا فرزند خود را در جنگ ازدست داده بودند در مرحله اول از قانون مذکور مستثنا شدند، لیکن در قانون‌گذاری‌های بعدی این استثنائات نیز برداشته شد. اجرای این قانون در دو سال اول به اخراج ۱۲۰۰ محقق و دانشمند از دانشگاه‌ها منجر شد (Bentwich, 2012, p. 1). از این ۱۲۰۰ نفر، ۴۱۲ نفر پزشکی، ۱۷۳ نفر علوم اجتماعی، ۱۳۲ نفر حقوق، ۱۰۶ نفر فیزیک، ۹۵ نفر زبان‌شناسی، ۸۶ نفر شیمی، و ۸۵ نفر در حوزه فناوری بودند. البته این تعداد جدا از افرادی بود که به دلیل نداشتن همکاری مؤثر با رژیم نازی تنزل مقام یافته و به دانشگاه‌های درجه پایین منتقل شده بودند (Bentwich, 2012, p. 4). بنا به نوشته کرون (2000) قانون پاک‌سازی خدمات مدنی حرفه‌ای در آوریل ۱۹۳۳ باعث اخراج ۱۶ درصد اعضای هیئت علمی شد، قوانین نژادی نورنبرگ این نسبت را به یک‌چهارم رساند، در سال ۱۹۳۸ این نسبت به ۳۸ درصد رسید، و اقتصاددان‌ها و دانشمندان علوم اجتماعی این درصد را در حال حاضر به‌طور متوسط بیش از ۴۷ درصد برآورد می‌کنند. انجمن کمک به محققان آلمانی در خارج از کشور تعداد نام‌نویسی‌شده این دسته از افراد را ۱۶۳۹ نفر ذکر کرده است که ۳۹۲ نفر از آنان در حوزه علوم اجتماعی و ۴۰ نفر از آنان جامعه‌شناس بوده‌اند (Krohn, 2000, p. 12). درصد قابل‌توجهی از جامعه‌شناسان آلمانی یهودی یا چپ‌گرا بودند (Steinmetz, 2017, p. 479). این حرکت زمینه مهاجرت چهره‌هایی مانند آلبرت اینشتین، توماس مان، برتولد برشت، آرنولد شوئنبرگ، کارن هورنی، والتر گروپیس، فرانز ئومن، ارنست کاسیرر، تئودور آدرنو، هربرت مارکوزه، اریک وگلین، ویلهلم ریچ، اریک اریکسون، پائول تیلیچ، و فریتز لانگ را فراهم ساخت تا جایی که والتر کوک مدیر مؤسسه هنرهای زیبای دانشگاه نیویورک، هیلتر را بهترین دوست خود خواند و

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

گفت که «وی (هیتلر) درخت سیب را تکان می‌دهد و من سیب‌ها را جمع می‌کنم»
(Ratner-Rosenhagen, 2019, p. 130).

بنا به ایده ابل (1951) اردوگاه‌های آلمان و سیاست‌های محرک آن نه در فرهنگ آلمان ریشه داشت و نه منش ملی یا شرایط خاص تاریخی می‌توانست آلمان را در چنان موقعیتی قرار دهد (Abel, 1951, p. 152). همچنین ابل نشان می‌دهد قربانیان به سبب عمل ضداجتماعی‌شان انتخاب نمی‌شدند، بلکه به سبب تعلق به یک مقوله اجتماعی یا عضویت در گروهی انتخاب می‌شدند که توسط قدرت حاکمه بی‌ارزش^۹ تشخیص داده شده‌اند (Abel, 1951, p. 151). بنا به عقیده وی اتفاقات مربوط به حاکمیت نازی‌ها فقط از گروهی از حاکمان برمی‌آید که قدرت را غصب کرده باشند. چنین گروهی تلاش می‌کند نظام موجود را به سبب عدم تطابق با شرایط وجودی‌شان به هم بریزند و نظامی متناسب با امیال خود ایجاد کنند (Abel, 1951, pp. 151-152).

سوسیالیست‌های جدید که استخوان‌بندی اصلی طرفداران هیتلر را شکل می‌دادند مدعی رژیم‌تری ترکیبی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم بودند، و ناسیونالیست هم بودند که انحرافی آشکار از دکترین سوسیالیسم محسوب می‌شد. این نوع سوسیالیسم که توسط افرادی مانند بلوم موردنقد بود با عنوان ناسیونال سوسیالیسم اگر هم از آغاز ضدسوسیالیستی نبود می‌توانست به یک جریان ضدسوسیالیستی تبدیل شود (Desan, 2016, pp. 129-130). افرادی مانند استرن هل^{۱۰} (1986) و سوسی^{۱۱} (1995) سوسیالیسم جدید آلمانی‌ها را تداوم حرکتی می‌دانند که نه در پی ائتلاف طبقات در چارچوب ملی، بلکه در راستای حرکت از دموکراسی به سمت دیکتاتوری قابل تفسیر است (Desan, 2016, p. 143)، حتی وبر (1962) تفکر ناسیونال - سوسیالیستی فرانسوی را حاصل امتزاج نگرانی‌های اجتماعی سوسیالیسم با ملی‌گرایی می‌داند (Desan, 2016, p. 144).

بن - دیوید (1972) می‌گوید تفکر اجتماعی در آلمان نسبت به بریتانیا یا فرانسه ابعاد عملی کم‌تری به خود گرفته بود و متفکران این حوزه بیشتر به مباحثی که دغدغه دانشگاهی بود پرداخته بودند. مثلاً وبر در بخش مهمی از کارش به ریشه‌های سرمایه‌داری در قرن هفدهم می‌پردازد، درحالی‌که همتای فرانسوی وی دورکیم به تقسیم کار یا خودکشی به‌عنوان یک مسئله روز توجه نشان می‌دهد (Ben-David, 1972, pp. 127-128). پرداختن صرف به دغدغه‌های دانشگاهی در کنار قدرت یافتن جریان توتالیتار باعث شده بود، در سال ۱۹۲۵ کارل هاینریش بکر وزیر فرهنگ پروس ابراز کند دانشگاه آلمانی در زمینه ملاحظات مطلوب و تربیت حرفه‌ای چیزی برای گفتن ندارد. وی در پی اعاده دانشگاه علوم انسانی جدید و یک رویکرد کل‌گرا^{۱۲} برمی‌آید. به نظر وی مسائل تخصصی شدن، خودمحموری و ماتریالیسم در پوزیتیویسم، تفکر عقلانی و عصر دانش‌های طبیعی و تکنولوژی ریشه دارد که از دهه ۱۸۳۰ به بعد ایدئالیسم را از ریشه خشکانده است (Szollosi-Janze, 2001, p. 42).

یکی از نمودهای دوره نازیسم تلاش برای به خدمت گرفتن علوم برای اهداف نژادپرستانه بوده است. هرمان لندبرگ، پیش‌گام سوئدی طرفداری از اصلاح نژادی، دشمنان داخلی - اعضای پست جامعه - را بسیار خطرناک می‌داند چون ممکن است مایه تباهی یک نژاد شوند و از پزشک‌ها و جامعه‌شناسان می‌خواهد رهبری مبارزه با این گروه را بر عهده گیرند (Szollosi-Janze, 2001, p. 198). به نظر فون وایز^{۱۳} (1950) مطالعات جامعه‌شناسی نازیسم را «یک سرّ مابعدالطبیعی می‌دانست که نباید به آن پرداخته می‌شد». علاوه‌براین، جامعه‌شناسی تاریخی تا زمانی که در سطح آسمانی - مانند تاریخ جهانی اروپای فرایر^{۱۴} و قانون زمین کارل اشمیت^{۱۵} - عمل نمی‌کرد، امکان فعالیت نداشت. این دسته از مطالعات، از گذشته تاریخی نازی بحثی به عمل نیاورده‌اند،

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

مگر این که آن را بسیار خوش‌بینانه تحلیل کرده یا به‌شکل غیرمستقیم به آن اشاره کرده باشند (Steinmetz, 2017, p. 489). تلاش‌های جامعه‌شناسان دست راستی مانند فریر^{۱۶} و سمبارت^{۱۷} در آلمان، برای کسب حمایت دیکتاتوری نازی ناموفق بود، زیرا تشکیلات نازی جامعه‌شناسی را به‌عنوان محصول جمهوری منفور وایمار قلمداد می‌کردند (Stölting 1984, cited in Sackmann, 2016, p. 161). نمونه آلمان معرفی برای توسعه سیاسی اقتدارگرا و نهایتاً توتالیترا از طریق به‌کارگیری تبلیغات علمی محسوب می‌شود (Szollosi-Janze, 2001, p. 21). نوع جامعه‌شناسی مطلوب برای این فضا، شیوه کاربردی^{۱۸}، کمی، معطوف به زمان حال^{۱۹} و جامعه‌شناسی سبک آمریکایی بود (Steinmetz, 2010; Steinmetz, 2017, p. 488). این فضا نوعی بی‌اعتمادی به گذشته فرهنگی کشور را نیز سبب شده بود (Halsey, 2004, p. 209).

برای حل مسئله مهاجرت دانشگاهیان گروه نجات^{۲۰} شکل گرفت که پنج حرکت قابل‌توجه این گروه جایابی بیش از صد دانشمند و محقق در دانشگاه‌های استانبول و آنکارا؛ انتقال کتابخانه، تجهیزات، محققان و کارکنان فنی واربورگ از هامبورگ به لندن؛ تأسیس «دانشگاه در تبعید» به‌عنوان دپارتمان مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی در نیویورک؛ ایجاد مؤسسات مطالعات پیشرفته در پرینستون و دوبلین؛ و جایابی بیش از صد محقق و مدرس در فلسطین، در دانشگاه عبری ژورسالم، مؤسسه تحقیقاتی دانیل سیف در روبوث^{۲۱} و مؤسسه فنی هرزیلا در حیفا بود (Bentwich, 2012, p. 42). درمورد مهاجران حوزه علوم اجتماعی، مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی در نیویورک در سال ۱۹۳۴ برای پاسخ به چالش آزادی آکادمیک در آلمان نازی شکل گرفت و تلاش کرد اعضای هیئت علمی موفق در حیات دانشگاهی آلمان را جذب کند (Bentwich, 2012, p. 48). کرون و ویدیچ (1993) در ضمیمه کتاب خود اسامی تعداد

قابل توجهی از دانشمندان حمایت شده توسط مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی را برمی‌شمارند که از جامعه‌شناسان می‌توان به ژرژ گوروچ (روسیه)، اریک گات کایند (آلمان)، اریک فون هورن باستل (آلمان)، کلود لوی اشتروس (فرانسه)، کارل مایر (آلمان)، ژولیه مایر (آلمان)، هنری رولین (بلژیک)، آلبرت سالومون (آلمان)، گاتفرید سالومون (آلمان)، آلفرد شوتز (اتریش)، هانس اسپیر (آلمان)، ارنست کارل وینتر (اتریش) اشاره کرد. همچنین می‌توان ارنست کان (آلمانی)، ماکس نورنبرگ (آلمانی)، ارنست رینر (آلمانی)، سالمون شوارتز (روسی)، و فریدا ووندرلیچ (آلمانی) در حوزه سیاست اجتماعی، و پاول ووشر (سوئیسی) در حوزه تاریخ اجتماعی را به لیست فوق اضافه کرد (Krohn & Vidich, 1993, pp. 205-210).

اشتاین متز می‌گوید حداقل چهل جامعه‌شناس تاریخی، به‌جز افرادی مانند کوزر و بندیکس که برای گرفتن مدرک مهاجرت کرده‌اند، قبل از دوره نازی در آلمان وجود داشته‌اند که بخش قابل توجهی از آن‌ها پس از ۱۹۳۳ تبعید شده‌اند (Steinmetz, 2010, p. 3; Wittebur, 1991 and Kruse, 2001 cited in Steinmetz, 2010). اغلب آن‌ها از آمریکا سر درآورده‌اند، به‌جز نوربرت الیاس و کارل مانهایم که به انگلستان رفته و زیگفرید لندشات به فلسطین، و الکساندر رستو که به ترکیه رفته‌اند (ibid). کسانی که مهاجرت کرده‌اند اغلب در پیدا کردن مخاطب ناموفق بوده‌اند عده‌ای رشته خود را تغییر داده و برخی نیز که در آلمان باقی مانده بودند و پس از تغییر رشته به ایالات متحده هدایت شدند (ibid). علی‌رغم این‌که برخی گروه‌های آلمانی توانسته بودند فرهنگ علمی کاملی را به ایالات متحده منتقل کنند (Krohn, 2000) این قاعده درمورد جامعه‌شناسی آلمانی‌ها صادق نبود و جامعه‌شناسی آمریکایی تا آغاز دهه ۱۹۷۰ پذیرای گرایش‌های جدید نبود (ibid). نگرش کمی سیستماتیک در جامعه‌شناسی آمریکا تا

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

پذیرش مطالعات کیفی هانا آرنت در دهه ۱۹۶۰ تداوم یافته بود (Krohn, 2000, pp. xi-xii). افرادی مانند کارل مانهایم و امیل لدرر^{۲۲}، آلفرد شوتز و هوسرل در مراحل اولیه کارشان چندان مورد توجه نبودند، لیکن پس از دهه ۱۹۶۰ و مرگ شوتز نسل جدیدتر جامعه‌شناسانی که به جامعه‌شناسی کارکردگرا بی‌علاقه شده بودند و تمایلی نیز به ساختارهای ذهنی مدنظر تحلیل‌های نئو - مارکسیستی نداشتند به شوتز روی آوردند و وی به راهنمای مطالعاتشان تبدیل شد (Krohn, 2000, pp. 95-97).

به سبب نیازهای ضروری رژیم نازی در آلمان، تحقیقات جامعه‌شناختی عمدتاً به وضعیت فعلی رژیم در آن دوره توجه داشت (Klingemann, 1996). لیکن در بین مهاجران مطالعه درمورد آلمان و ریشه‌یابی مسائل آن به ویژه ریشه‌های ناسیونال سوسیالیسم مورد توجه واقع شده بود. در این مورد نویمان (1942) به انگیزه‌های اقتصادی نازیسم پرداخت (Neumann, 1942, cited in Ranter-Rosenhagen, 2019, p. 131; Fermi, 1968, p. 355)، فروم به ریشه‌های روان‌شناختی توتالیتاریسم توجه کرد، تیلیچ به ضعف بنیادهای دینی به عنوان علت اضطراب منجر به هولوکاست توجه کرد و آرنت به ریشه‌های سیاسی و ملی‌گرایانه نازیسم پرداخت. همچنین توماس مان رمان‌نویس در چهار نمایشنامه یوسف و برادرانش تحت تأثیر سایه هیتلر بود (Ranter-Rosenhagen, 2019, p. 131؛ همچنین هیوز، ۱۳۷۸). گرچه بخشی از این اندیشمندان قبل از مهاجرت نیز دارای سابقه علمی قابل توجهی بودند، لیکن مهاجرت تغییرات زیادی در بین آنان به وجود آورده بود. مثلاً نوشته‌های آرنت به سبب ورشکستگی جمهوری وایمار، تسلیم هایدگر در مقابل نازیسم، وحشت ناشی از نسل‌کشی و تجربه تبعیدش به فرانسه و آمریکا رادیکال‌تر شده بود (Baehr, 2002, p. 805). روزنبرگ یکی از جامعه‌شناسان مهاجر به آمریکا بود که در کتاب خود با عنوان *دیوان‌سالاری*،

آریستوکراسی و خودکامگی، تجربه پروس ۱۶۶۰-۱۸۱۵ به نقد تجربه نجیب‌زادگان آلمانی با استفاده از ترکیب نوشته‌های گوستاو اشمولر و اوتو هیتز با وبر پرداخت. این کتاب در ایالات متحده مورد استقبال واقع شد، ولی در آلمان — به دلیل عدم ترجمه و شاید نقد بنیادی پروس قدیم — با بی‌توجهی همراه شد (Ritter, 2010, pp. 71-72).

افزایش اقتدارگرایی زمینه‌ای در فضای آلمان بود که هرگونه اندیشه متفاوت را مخصوصاً با توجه به ریشه‌های نژادی یا دینی یا وجهه نظر سیاسی سرکوب می‌کرد (Castellin & Rösch, 2021, p. 45). رشته‌هایی که اشتباهاً به‌عنوان رشته مطلقاً ناسازگار با ناسیونال سوسیالیسم رتبه‌بندی شده بودند به‌عنوان حوزه‌های بی‌فایده تلقی شدند. تا دهه ۱۹۸۰ تاریخچه رشته‌هایی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مورد توجه قرار نگرفت و این حوزه‌ها فعالیت خود را صرفاً معطوف به فرصت‌هایی می‌کردند که توسط رژیم اعطا می‌شد. در این سال‌ها حرفه‌ای شدن باعث بازگشت به رشته‌های مذکور شد. جامعه‌شناسی موقعیت خود را از طریق حرفه‌ای شدن و تمایز در حوزه‌های تجربی تثبیت کرد. جامعه‌شناسان مطالعاتشان را در زمینه «تحقیقات فضای اجتماعی» (Klingemann, 1996, cited in Szollosi-Janze, 2001)، مطالعات خارجی و مرزی، کشاورزی و مهاجرت، فضای اشتغال و گروه‌های حاشیه‌نشین، که دانشی تخصصی و کاربردی، و از نظر سیاسی مفید محسوب می‌شد، شکل دادند (Szollosi-Janze, 2001, pp. 13-14; Steinmetz, 2017, p. 487).

توتالیتاریسم آلمانی نه تنها عامل مهمی در هجرت اندیشه از آلمان به سایر کشورها بود، بلکه عاملی برای خروج از جامعه‌شناسی و ورود به جامعه‌شناسی نیز بوده است. از نمونه‌های بارز ورود به علم اجتماعی می‌توان به مایکل پولانی اشاره کرد. پولانی که کرسی شیمی - فیزیک در منچستر را داشت در ۱۹۴۸ عهده‌دار کرسی مطالعات

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

اجتماعی شد، زیرا وی فکر می‌کرد جهان در دوره مذکور نیاز بیشتری به متفکران اجتماعی نسبت به شیمیدان‌ها دارد (Bentwich, 2012, p. 88). دغدغه اصلی وی، که شاهد رونق فاشیسم آلمان و ایتالیا و سوسیالیسم شوروی بود، پاسخ به این سؤال بود که چگونه خود - دفاعی جامعه^{۳۳} می‌تواند بدون به‌مخاطره انداختن آزادی انسان‌ها پیگیری شود (Wagner, 2014, p. 132). نویمان نیز متفکر دیگری بود که در آلمان در حوزه وکالت کارگران فعالیت می‌کرد، لیکن پس از خروج از آلمان به لندن رفت و اقتصاد خواند و سپس به ایالات متحده مهاجرت کرد و وارد مؤسسه تحقیقات اجتماعی نیویورک شد (Fermi, 1968, pp. 355-356).

تجربه کمونیسم شوروی؛ جامعه‌شناسی علیه جامعه‌شناسی

برخی مردم روسیه سفید که به ترور سرخ دامن زدند افکار ضدیهودی داشتند و افکارشان را قبل از انقلاب روسیه در جاهایی مانند آلمان بروز داده بودند. ازجمله چهره‌های مشهور این دسته افراد آلفرد روزنبرگ بود که در مسکو درس خوانده بود و به رهبر فکری و نظریه‌پرداز نژادپرست ناسیونال سوسیالیسم تبدیل شده بود (Fermi, 1968, p. 44). از جنبه سیاسی نیز عده‌ای از نویسندگان، نظام تک‌حزبی کمونیستی شوروی را همتای سیاسی حزب فاشیست ایتالیا و حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان می‌دانند (Timasheff, 1948, p. 397). اصل فرهنگ مدیریت‌شده یکی از مداخلات اجتماعی رهبران کمونیسم روسی بود که به‌وفور توسط ناسیونال سوسیالیست‌ها و فاشیست‌ها نیز مورد استفاده قرار گرفته بود (Timasheff, 1948, p. 398).

طی تجربه کمونیستی، حاکمیت از تحقیقات علوم فنی و علمی مانند ریاضیات، فیزیک و شیمی که بنیان‌های بلاواسطه این علوم را شکل می‌دادند حمایت می‌کرد. این دسته تحقیقات عمدتاً توسط افرادی انجام می‌شدند که درمورد حاکمیت حرفی

نمی‌زدند. شواهد نشان می‌دهد از نظر کمونیست‌های حاکم حقیقت سرخ^{۲۴} (حقیقت کمونیستی) صرفاً در گفته‌های مارکس، انگلس، لنین و استالین بود و به سایر اندیشه‌ها فرصت بروز داده نمی‌شد. در نتیجه تجربه کمونیسم در فلسفه، حقوق، جامعه‌شناسی، اقتصاد و تاریخ — به سبب عدم وجود فضای چالش‌برانگیز — عقیم بوده است (Timasheff, 1948, pp. 245-246; Sokolov, 2009). در مدارس شوروی، برخلاف سایر درس‌ها که دانش‌آموزان همچنان باید در مدرسه یاد می‌گرفتند احساس نیازی به یادگیری جامعه‌شناسی نبود (Timasheff, 1948, p. 352) چون یادگیری ایده‌های رهبران سیاسی کافی بود.

بخش دیگری از مطالعات نیز ارتباط گسست‌ناپذیر زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی روسیه با رشد جامعه‌شناسی روسی را نشان می‌دهند. مخصوصاً در نیمه اول قرن نوزدهم پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری جامعه‌شناسی روسی شکل گرفته که مهم‌ترین آن‌ها تخاصم بین نهادهای کهن و نهادهای مترقی فرهنگی موجود در جامعه روسیه بوده است (Sorokin, 2015, p. 342). ارتباط بین جامعه‌شناسی و شوروی کمونیستی نیز حکایت خاص خود را دارد که محققان متعددی (مانند فیشر، گلوکزر، هولندر، پارسونز، سیمیرنکو و ...) تلاش کرده‌اند به مسائل تاریخی توسعه جامعه‌شناسی روسی، منظر ایدئولوژیک آن، سازمان تحقیقات جامعه‌شناختی، و روابط حساس بین جزم‌اندیشی مارکسیست - لنینیستی و ایدئولوژی حزبی ازیک‌سو و علم نوظهور ازطرف دیگر بپردازند (Beliaev & Butorin, 1982, p. 419).

مطالعات نشان داده‌اند جامعه‌شناسی شوروی گرچه از برخی روش‌های جامعه‌شناختی غربی استفاده کرده است، لیکن فعالیتی با ماهیت متفاوت محسوب می‌شد. جامعه‌شناسی شوروی به‌عنوان شاخه‌ای از تکنولوژی اجتماعی، علمی مدیریتی

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

با هدف ترویج اهداف و افزایش کارایی ایدئولوژیک و اجرایی دولت شوروی بود. در عین حال سایر حوزه‌های علم اجتماعی در شوروی به‌ویژه قوم‌نگاری، تحت شرایط کنترل ایدئولوژیک به‌عنوان علمی مبهم که توجهی به عملکرد مسئولان نداشته و خود را از نقد آن بی‌نیاز می‌دید توسعه یافته بود (Simirenko, 1967, p. 60; Greenfeld, 1988, p. 99; Radaev, 2014, p. 426; Ramanayake, 1988, p. 7).

با وجود این، عده‌ای معتقدند نقش جامعه‌شناسی روسی کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است (Ramanayake, 1988; Sorokin, 2015). از یک جهت تمایلی وجود دارد که جامعه‌شناسی روسیه را پدیده‌ای کم‌سابقه و بدوی تصور می‌کند که به مباحث کنونی کمکی نمی‌کند. در این برداشت از جامعه‌شناسی روسیه به سنت‌های ماقبل شوروی و دوره شوروی توجه چندانی نمی‌شود. از طرف دیگر ادبیات موجود رشد توجه به جامعه‌شناسی را در تاریخ روسیه در قرن نوزدهم و بیستم نشان می‌دهد که پیتیریم سوروکین و اسلاف وی (مانند لاوروف و میخایلوفسکی) در این برداشت مورد توجه قرار می‌گیرند (Sorokin, 2015, p. 342). به نظر راما نایاک (1988) تاریخ جامعه‌شناسی روسی به قرن هجدهم برمی‌گردد، لیکن این‌گونه فعالیت‌ها نه تحت عنوان جامعه‌شناسی، بلکه ذیل فلسفه تاریخ، بنیاد اجتماعی اقتصاد، مقدمه نظریه عمومی حقوق، روان‌شناسی اجتماعی و غیره آمده است (Ramanayake, 1988, p. 1). جامعه‌شناسی روسی به معنای آکادمیک آن در اواخر قرن نوزدهم متولد شد. اولین طرفداران آن (نیکولای میخایلوفسکی^{۲۵}، پتر لاوروف^{۲۶}، ماکسیم کوالوفسکی^{۲۷} و نیکولای کاریف^{۲۸}) مباحث زیادی را از پوزیتیویسم کنت برگرفتند. این جامعه‌شناسان اولیه مانند پوزیتیویست‌های فرانسوی به دنبال قوانین جهانی ترقی اجتماعی بودند. نهادینه شدن جامعه‌شناسی کمی بعد در اوایل قرن بیستم آغاز شد (Radaev, 2014, p. ۲۳).

426). به این جامعه‌شناسان می‌توان دی روبرتی، توگان- بارانوسکی، لنین، لیلین فلد و پترافسکی را نیز اضافه کرد که به‌جز لنین بقیه آن‌ها استاد دانشگاه و دارای علایق اجتماعی و سیاسی لیبرال بودند، ولی لنین یک حامی باهوش نظریه سازمان و یک انقلابی بود (Ramanayake, 1988, p. 3). در کنار جامعه‌شناسی لیبرال، شکل‌های دیگر رویکرد جامعه‌شناسانه نیز در روسیه وجود داشتند که جامعه‌شناسی مارکسی نیز یکی از آن‌ها بود که در روسیه اثر قابل توجهی از خود به‌جا گذاشته بود. این نوع جامعه‌شناسی که از اواخر قرن ۱۹ آغاز شده بود خود را در کارهای اولیه پلخانف^{۲۹}، لنین، توگان- بارانوسکی، استراو^{۳۰} و سولنتزو^{۳۱} نشان داد (Ramanayake, 1988, p. 5). ظهور جامعه‌شناسی علمی با تأسیس دپارتمان علوم اجتماعی در مسکو که دارای کرسی جامعه‌شناسی بود رقم خورد. این دپارتمان در ۱۹۲۴ بسته شد و رشته‌ای که در اوایل قرن بیستم در روسیه وجود داشت در سال ۱۹۲۴ سرکوب شد (Simirenko, 1967, p. 7; Ramanayake, 1988, p. 60). البته گفتنی است که مقامات شوروی بلافاصله پس از انقلاب نگرش مطلوبی را از خود نسبت به جامعه‌شناسی موجود نشان دادند. به‌نحوی که آکادمی کمونیست که برای تربیت انقلابیون حرفه‌ای، تحصیل کرده، فداکار و منظم تأسیس شده بود، برای تبدیل شدن به مرکز اصلی مطالعات و تحقیقات مارکسیستی، در درجه اول به علوم اجتماعی توجه کرد. ولی در طول دهه ۱۹۲۰ بود که علوم اجتماعی بازتعریف شد و براساس نظر بوخارین به‌دلیل یکسان بودن جامعه‌شناسی مارکسیستی با ماتریالیسم تاریخی نیازی به جامعه‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای مستقل نبود (Aronova, 2011, p. 180; Aronova, 2012, p. 248). البته به نظر سوروکین (1967) دلیل این تغییر این بود که حاکمیت شوروی به این نتیجه رسید که یکسان انگاشتن جامعه‌شناسی و سوسیالیسم مارکسی اشتباه بوده است (Ramanayake, 1988, p. 7). این دوره مرحله

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

آغازین سانسور ایدئولوژیک علوم اجتماعی در شوروی بود (Abramov, 2015, p. 83) و فعالیت جامعه‌شناسی به کنشی انقلابی تبدیل شد (Sorokin, 2015, p. 347). گسست توسعه جامعه‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای جوان با سرعت اتفاق افتاد. در ۱۹۲۲ رژیم سیاسی بلشویک رهبران جامعه‌شناسی شامل پیتریم سوروکین، پتر استراو و سمن فرانک را دستگیر و تبعید کردند و سایرین نیز «فلاسفه بورژوا» قلمداد شدند. سرنوشت غم‌انگیزتری در انتظار افراد باقیمانده در وطن بود. به‌عنوان نمونه الکساندر چایانوف که چهره‌ای پیشرو در مطالعات دهقانی بود و نیکولای کندراتیو که به‌دلیل نظریه چرخه‌های اقتصادی (امواج کندراتیو) شهرت جهانی یافت از جمله افرادی بودند که در ۱۹۳۷ به‌عنوان «دشمنان طبقه کارگر» متهم شدند (Radaev, 2014, p. 427; Sorokin, 2015, p. 347). پس از ۱۹۲۰ نزدیک به سه دهه، مطالعات دانشگاهی شوروی دچار فقدان آزادی فکری بودند. به نظر اوسیپوف^{۳۲} و یوچوک^{۳۳} «کیش شخصیتی جوزف استالین سرعت ترقی تحقیقات عینی اجتماعی را در حد قابل‌توجهی کاهش داد» (Ramanayake, 1988, p. 8). محققان زیادی به کشورهای غربی مهاجرت کردند و پیتریم سوروکین که از جمله آنان بود دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه هاروارد را تأسیس کرد و سرپرستی آن را برعهده گرفت (Ramanayake, 1988, p. 7). توسعه جامعه‌شناسی در اتحاد جماهیر شوروی را باید حاصل فعل‌وانفعال بین نهادهای مختلف حزبی و دولتی مانند کمیته مرکزی حزب کمونیست، آکادمی علوم، انجمن جامعه‌شناسی شوروی، وزارت آموزش و دانشگاه‌های اصلی این کشور دانست (Beliaev & Butorin, 1982, p. 418; Sokolov, 2014). در این کشور، تا میانه دهه ۱۹۵۰ هیچ رشته یا فعالیتی حاوی نام جامعه‌شناسی نبود (Greenfeld, 1988, p. 100)، حتی اصطلاح جامعه‌شناسی — که به‌شدت با علم اجتماعی بورژوازی مرتبط بود —

موقوف شده بود و با عنوان علم اجتماعی متخاصم^{۳۴} داغ خورده بود (Novikov, 1982; Shalin, 1978, Radaev, 2014, p. 426; Abramov, 2015, p. 83). در دوره زمانی دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ جامعه‌شناسی در اتحاد جماهیر شوروی با کنترل ایدئولوژیک شدید همراه شده بود (Abramov, 2015; Ramanayake, 1988; Sorokin, 2015). علی‌رغم برخی فعالیت‌های جامعه‌شناسان جوان روسی در این دوره، فعالیت جامعه‌شناختی اکثراً مبنای فلسفی و تاریخی یافته و به جامعه‌شناسی مارکسیستی تبدیل شده بود (Simirenko, 1967, p. 60). فعالیت‌های جامعه‌شناختی مطلوب براساس برنامه‌ها و جهت‌گیری‌های حاکمیت شوروی تحت عنوان «جامعه‌شناسی‌گرایی مبتذل»^{۳۵} رواج یافته بود و جامعه‌شناسان برای متقاعد ساختن حاکمان درمورد مفید بودن جامعه‌شناسی تلاش کرده بودند به مطالعه مسائل اجتماعی و ارائه راهکارهای عملی و کاربردی برای این مسائل بپردازند. آنان برای رسیدن به این هدف به روش‌ها و تکنیک‌های تحقیق جامعه‌شناسی غربی و کاربرد روش‌های ریاضی، آماری و سیبرنتیک توجه نشان داده بودند (Ramanayake, 1988, pp. 8-9; Beliaev & Butorin, 1982; Sokolov, 2014). بخش قابل‌توجهی از جامعه‌شناسان صادقانه برای ایجاد تغییرات مثبت در زندگی مردم به حزب کمونیست کمک کرده بودند (Sorokin, 2015, p. 348). لیکن بنا به نظر عده‌ای، جامعه‌شناسی شوروی برای کمک به مردم یا اقتصاد طراحی نشده بود. هدف از طراحی آن برای تأمین منافع کنشگران اصلی معدودی در صحنه سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک این کشور بود (Beliaev & Butorin, 1982, p. 419). تا ۱۹۶۶ اغلب جامعه‌شناسان در اتحاد جماهیر شوروی در دانشکده‌های فلسفه تدریس و تحقیق کرده بودند (Fischer, 1966, p. 127). وضعیت جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی عملاً پس از مرگ استالین تغییر یافت و با احساس نیازی که برای بحث در باب روبنا به

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

شکل عینی مطرح شده بود جامعه‌شناسی مجدداً رونق یافت (Greenfeld, 1988: 100; Beliaev & Butorin, 1982, p. 421). تمایزی بین جامعه‌شناسی بورژوازی و جامعه‌شناسی مارکسیست - لنینیست یا جامعه‌شناسی شوروی وجود داشت. جامعه‌شناسی شوروی زمانی به وجود آمده بود که در سال ۱۹۵۶ اتحاد جماهیر شوروی برای اولین بار نماینده‌ای را به کنگره جهانی جامعه‌شناسی فرستاده بود (Greenfeld, 1988, p. 100). در سال ۱۹۵۸ حکم هیئت‌رئیسۀ آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر تشکیل انجمن جامعه‌شناختی شوروی صادر شد که به دنبال آن اعضا و شاخه‌های مختلف رشته شکل گرفتند (Hegelson, 1983; Momdjan, 1983). اولین مراکز جامعه‌شناسی شوروی فوراً پس از تشکیل انجمن شکل گرفته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها بخش مطالعه اشکال جدید کار و زندگی روزمره بوده که در نهایت به نام مؤسسۀ تحقیقات اجتماعی عینی و سرانجام در نهایت در اوایل دهه ۱۹۷۰ مؤسسۀ تحقیقات جامعه‌شناختی نامیده شده است (Greenfeld, 1988, p. 100-101; Radaev, 2014, p. 427; Beliaev & Butorin, 1982, p. 425; Aronova, 2012). در این دوره جامعه‌شناسی توسط نهادهای شوروی و صاحبان قدرت تغذیه شده بود. این حرکت بیشتر شبیه یک بازی قدرت بود. علی‌رغم این‌که مقامات ماهیت و تبعات احتمالی جامعه‌شناسی را بر موقعیت اجتماعی و سیاسی خود نمی‌دانستند، ولی ایده‌هایی درمورد این‌که خواهان چه نوعی از جامعه‌شناسی برای جامعه‌شان هستند داشتند (Beliaev & Butorin, 1982, p. 420). جامعه‌شناسی شوروی علی‌رغم داشتن مبنای مارکسیست - لنینیستی همچنان در مقابل مقامات و حزب آسیب‌پذیر بوده و آن‌ها برخی فعالیت‌ها را که انحراف از اهداف آن می‌دانستند تحمل نمی‌کردند. اولین تصفیه در این نوع جامعه‌شناسی زمانی صورت گرفت که در سال ۱۹۶۹ یوریچ لوادا^{۳۶} یکی از اعضای

مؤسسه در یک تدریس دو دوره‌ای خود ظن و خشم مقامات را به سبب تمایل آشکار به «جامعه‌شناسی بورژوایی» برانگیخت و اجتماع جامعه‌شناختی^{۳۷} مورد ملامت عامه قرار گرفت (Greenfeld, 1988, p. 101). در مورد این گونه نقادی‌ها که مخالفت با سیاست رسمی تلقی می‌شد محقق باید نظر خود را تصحیح می‌کرد. بحث مطرح شده به حوزه‌های سیاسی و مدیریتی کشیده می‌شد و افراد به داشتن دیدگاه بورژوایی متهم می‌شدند (Sorokin, 2015, p. 348; Beliaev & Butorin, 1982, p. 431). در اوایل دهه ۱۹۷۰ مطالعه‌ای در زمینه روندهای علمی و ایدئولوژیک صورت گرفت که از تداوم انتشار یافته‌های آن جلوگیری شد، مطالعه برخی موضوعات متوقف شدند و برخی مسئولان مؤسسات جامعه‌شناسی تغییر یافتند. پس از تصفیه سال ۱۹۷۴ دوره ده‌ساله‌ای از آرامش برقرار بود که در سال ۱۹۸۳ مجدداً جامعه‌شناسی شوروی مورد نقد رسمی قرار گرفت و رهبری حزب از نهادهای جامعه‌شناختی خواست خود را ساماندهی کنند (Chernenko, 1983). از جامعه‌شناسی انتظار می‌رفت به موضوعاتی مانند مطالعه افکار عمومی بپردازد که در واژگان شوروی به معنی مطالعه نگرش مردم به جمعیت، تبلیغات، و نقد جامعه‌شناسی بورژوایی بود (Greenfeld, 1988, p. 101). همچنین در دوره جنگ سرد از جامعه‌شناسی به عنوان یک ابزار برای مبارزه ایدئولوژیک بهره گرفته شده بود. اعزام جامعه‌شناسان به کنفرانس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در ۱۹۵۶ با این منظور صورت گرفته بود (Radaev, 2014, p. 427; Beliaev & Butorin, 1982). جامعه‌شناسان شوروی به سبب فضای سیاسی موجود فرصت‌های بسیار محدودی برای توسعه تحقیقات اجتماعی تجربی عینی پیش‌رو داشتند (Sorokin, 2015, p. 351). چهره‌های مشهور جامعه‌شناسی در این دوره افرادی

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... حسین احمدی و همکار

مانند استالین، تروتسکی، و بوخارین بوده‌اند، که نوشته‌های آنان از دیدگاه جامعه‌شناسی مارکسیستی دارای اهمیت تئوریک بود (Ramanayake, 1988, p. 8).

درعین‌حال جامعه‌شناسی مهاجر روسی نیز نتوانست به بخش مؤثری از جریان بین‌المللی جامعه‌شناسی تبدیل شود که تلاش کرده بود مطابق استانداردهای علوم طبیعی حدود را کنار بگذارد و نوعی از جامعه‌شناسی را که مورد آرزوی محققان بود، پدید آورد. مثلاً پیتریم سوروکین در میانه قرن بیستم به موضوع عشق، رفتار جنسی و روابط خانوادگی برگشته بود که در بین جامعه‌شناسان ایالات متحده در دوره جنگ جهانی دوم مورد توجه بود. علاوه بر این جامعه‌شناسان روسی به تکنیک‌های روش‌شناختی مورد انتظار در جامعه‌شناسی متعارف تسلط و باور چندانی نداشته‌اند که به‌عنوان نمونه نقد سوروکین به گرایش‌های در حال رشد به کمی‌نگری^{۳۸} و عددگرایی^{۳۹} در جامعه‌شناسی دهه ۱۹۵۰ آمریکایی در این زمینه قابل ذکر است (Sorokin, 2015, p. 352).

جامعه‌شناسان شوروی ترکیب خاصی داشته‌اند، از ۲۳۱ عضو انجمن جامعه‌شناسی شوروی در آغاز دهه ۱۹۷۰، ۳۹ درصد در تدریس دانشگاهی و بخش‌های تحقیقاتی، ۱۷ درصد در آزمایشگاه‌های شرکت‌های صنعتی، ۱۶ درصد در مؤسسه آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، ۱۳ درصد در مؤسسات وابسته به وزارتخانه‌های دولتی، ۶ درصد در مؤسسات وابسته به کمیته‌های حزب کمونیست شوروی، و ۷ درصد در سایر سازمان‌ها (رسانه‌های جمعی، شرکت‌های تجاری و غیره) مشغول به کار بوده‌اند (Radaev, 2014, p. 428). علی‌رغم رشد تعداد محققان در این دوره، عمدتاً فعالیت‌های جامعه‌شناختی توسط افرادی که تحت قیمومیت سیاسی مسئولان حزبی بوده‌اند صورت گرفته است (Radaev, 2014, p. 428).

ورود جامعه‌شناسی جدید به دانشگاه‌ها تحت برنامه پسترویکای میخائیل گورباچف صورت گرفته که در سال ۱۹۸۷ مشروعیت حزبی آن مورد تأیید قرار گرفته و طی دهه ۱۹۹۰ بذرهای آن کاشته شد (Radaev, 2014; Abramov, 2015). لیکن تبعات نظارت‌های ایدئولوژیک بر رشد و نمو جامعه‌شناسی در این کشور ادامه یافته و علی‌رغم کاهش شکاف‌های نهادی، دهه‌ها پس از پایان کمونیسم شوروی مبارزات ایدئولوژیک در این حوزه همچنان به چشم می‌خورد. محرک این مبارزات جامعه‌شناسی میهن‌دوستانه روسی و جامعه‌شناسی ارتدوکس روسی گروه‌های محافظه‌کار است که جامعه‌شناسی متعارف را به «غرب‌زده شدن» بیشتر متهم می‌کنند. این گروه‌ها تمایزگرایی بیشتر را ترویج می‌کنند و خواهان اتکا بر جامعه‌شناسی کلاسیک روسی و نادیده گرفتن این نکته هستند که جامعه‌شناسی مذکور به شکل عمده در خارج از جریان اصلی جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد (Radaev, 2014, p. 437; Sokolov, 2009). همچنین این جریان‌ها به دو گروه «چکیست»^{۲۰} و «اصلاح‌طلب» نیز تقسیم شده‌اند. جهت‌گیری چکیست‌ها همکاری با مقامات است و معتقدند نقش عمومی جامعه‌شناسی تعیین عیارهای سیاست‌های دولتی و بر ساخت ایده ملی برای بسیج کردن جامعه در راستای سیاست‌های دولتی است. اصلاح‌طلبان در مقابل می‌گویند آگاهی جامعه‌شناختی حرفه‌ای^{۲۱} ذاتاً منتقد است و این انتقاد باید دموکراتیک باشد (Sorokin, 2015, p. 350). شاید یک دلیل دیگر نیز برای تداوم جهت‌گیری کلی جامعه‌شناسی در روسیه پسا شوروی حفظ جایگاه سلسله‌مراتبی رهبران جامعه‌شناسی در این کشور پس از فروپاشی رژیم باشد (Sorokin, 2015, p. 348). البته نکته قابل توجه این است که دوره بازسازی کمونیستی جامعه‌شناسی در روسیه نه تنها دوره انزوای روسیه از سایر کشورها محسوب می‌شود، بلکه عده‌ای این دوره را دوره گسست از

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

گذشته تاریخی خود این کشور نیز تلقی می‌کنند (Ramanayake, 1988, p. 8; Sorokin, 2015, p. 342). یکی از وجوه تمایز جامعه‌شناسی روسی وجود افرادی مانند لاوروف، سوروکین، لوادا و جامعه‌شناسان دیگری است که محرک تغییرات اجتماعی رادیکال از طریق مشارکت عملی در جنبش‌های اجتماعی قدرتمندی بوده‌اند که با رژیم‌های اقتدارگرا مبارزه می‌کرده‌اند و این مشارکت برای خود آنان تبعات غم‌انگیزی به دنبال داشته است (Sorokin, 2015, p. 348).

تجربه چین؛ مبارزه انقلابی با تجدیدنظرطلبی

تجربه حاکمیت توتالیتار در چین از بعضی جهات شبیه تجربه شوروی و از بعضی جهات متفاوت است که فرصت شرح آن در این مقال وجود ندارد. موضع‌گیری مشترک هر دو تجربه در مقابل غرب و بورژوازی، آبشخور مارکسیستی هر دو انقلاب، عدم گذار جامعه از مرحله کشاورزی برخی مشخصات مشابه دو انقلاب محسوب می‌شود. در نقطه مقابل تحلیل طبقاتی مائو (که مبلغ اتحاد کارگر و دهقان بود)، زمینه دینی چینی‌ها، تجربه قبلی حزب کمونیست چین در اداره بخشی از جامعه قبل از رسیدن به قدرت، وارداتی بودن بخش مهمی از علم اجتماعی و باورهای شخصی مائو (و انسان‌گرایی او) بخشی از تفاوت‌هایی بودند که زمینه را برای تجربه‌ای متفاوت در برخورد با علم اجتماعی در چین فراهم ساختند (اسکاچپول و تریمبرگر، ۱۳۸۵؛ سلدن، ۱۳۸۵؛ احمدی و کسرای، ۱۳۹۹).

از نظر تاریخی علوم اجتماعی غربی به شکل تعجب‌برانگیزی خیلی زود به چین رسیدند. ترجمه کتب غربی در جامعه‌شناسی، اقتصاد و علم سیاست در اوایل قرن بیستم شروع شد و موج دوم آن در دهه ۱۹۲۰ با ترجمه کتب مارکسیستی شکل گرفت (Harding, 1980). حتی قبل از جنگ جهانی اول هزاران دانشجوی چینی برای

یادگیری علوم اجتماعی به‌سوی ژاپن، اروپای غربی و ایالات متحده گسیل شدند (Yahuda, 1987, p. x). خصوصیات جامعه‌شناسی اروپامحور از زمان معرفی آن توسط دانشگاهیان مسیونری در منطقه فرهنگی چین^{۴۲} به‌شدت موردبحث قرار گرفتند (Wong, 2013; Barbalet, 2013, pp. 426-428, 437). قبل از سال ۱۹۴۹ م حوزه‌های اصلی علوم اجتماعی در چین؛ اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و علم سیاست بودند که به‌سرعت رشد کردند. این رشد در جامعه‌شناسی سریع‌تر بود (Harding, 1980, pp. 475-476). علوم اجتماعی در اوایل دهه ۱۹۵۰ تحت‌الشعاع اصلاحات برنامه درسی قرار گرفتند و توسط حکومت جدید کمونیستی تخریب شدند. جامعه‌شناسی به‌دلیل ناکامی‌اش در فهم بحران جامعه کهن، و علم سیاست به‌دلیل تلاش برای ترویج نظریه سیاسی بورژوازی موردنقد قرار گرفتند. هر دو رشته در سال ۱۹۵۲ منحل شدند (Harding, 1980, p. 476 in Orleans, 1980; Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 36;) (Yahuda, 1987, p. xi). «مشکل روشنفکران»^{۴۳} یکی از مهم‌ترین مسائلی بوده است که کمونیست‌های چینی از زمان ورودشان به قدرت با آن مواجه شدند. این مواجهه دو جنبه را شامل می‌شد: نیاز فوری به خدمات روشنفکران از یک‌طرف و بی‌اعتمادی به وفاداری نهایی روشنفکران از طرف دیگر (His-en Chen, 1959, p. 83). بنابراین در درجه اول رهبران چینی به این نتیجه رسیدند که مشکل وفاداری را از طریق اصلاح فکری روشنفکران و پای‌بند کردن آنان به توده و حزب کمونیست حل کنند. عمیق‌ترین برنامه‌های اصلاح فکری روشنفکران در دانشگاه‌های انقلابی رخ داد که مربوط به دوره زمانی ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ بود که هسته محوری جنبش اصلاح فکری برای کل جمعیت را شکل داد (Lifton, 1956, p. 75).

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

به نظر هسی ان چن^{۴۴} (۱۹۵۹) کمونیست‌های چینی در عین بی‌اعتمادی به روشنفکران، به‌عنوان محصولات جامعه بورژوازی، به خدمات آنان نیاز داشتند. از سال ۱۹۴۹ رژیم مقیاس‌های مختلفی را برای تبدیل روشنفکران به افرادی مفید و قابل قبول برای جامعه کمونیستی به‌کار گرفت. در وهله اول شیوه‌های ملایم‌تر تلقین فکری مورد استفاده قرار گرفتند، بعداً از روشنفکران خواسته شد در «جنبش‌های انقلابی» و «مبارزه طبقاتی» در شهر و روستا مشارکت جویند. در ۱۹۵۱، فشار عمیق‌تر شد و روشنفکران برای نقد و خود - انتقادی و اعتراف عمومی به اشتباهات گذشته‌شان تحت فشار قرار گرفتند. سپس کمونیست‌ها برای مقابله با افکار انحرافی ناسازگار با ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کمپین‌هایی را در برابر بورژواها و سایر افکار «غیر پرولتاریایی» شکل دادند. در ادامه روند جدیدی از رفتار در برابر روشنفکری در ۱۹۵۶ شکل گرفت که میزانی آزادی به روشنفکران داده شد و زمانی که آن‌ها از مزیت آزادی اعطاشده استفاده و نقدهای خود را به برنامه کمونیستی بیان کردند برچسب «راست‌گرا» خوردند و مورد حمله قرار گرفتند. از ۱۹۵۷ تنگناهای بیشتری از کنترل‌های ایدئولوژیک در چین شکل گرفت (Hsi-En-Chen, 1959).

در سال ۱۹۶۱ مطالعه‌ای آمریکایی درمورد علوم چینی صورت گرفته که محقق تصمیم می‌گیرد علوم اجتماعی این کشور را به دلیل عدم شایستگی دانشگاهی کنار بگذارد. مطالعه مذکور این علوم را چنین توصیف می‌کند: تحقیقات علوم اجتماعی در چین به معنای دانشگاهی آن فاقد اهمیت است و به حمایت از فعالیت‌های تبلیغاتی رژیم، یا کار در حوزه‌های کاربردی محدودی مانند توسعه روش‌های آموزشی محدود شده است. به شکل واضحی انتظار نمی‌رود دانشمندان اجتماعی در چین کمک چندانی به نظریه و کاربرد آن در رشته تخصصی‌شان داشته باشند (Gould, 1961).

این روند تا سال ۱۹۵۶-۱۹۵۷ موردنقد صدها نفر از طرفداران این رشته‌ها قرار گرفت. برخی جامعه‌شناسان مشهور چینی ازجمله فی شیائوتونگ تلاش کردند جامعه‌شناسی را به‌عنوان یک رشته آکادمیک احیا کنند و پیشنهاد دادند آکادمی چینی علوم کمیته‌ای را برای تحقیقات درباره مسائل اجتماعی داخلی تأسیس کند (Arkush, 1981). کیان دانشنگ، عالم سیاسی مشهور چینی، از ایجاد مؤسسه‌ای حقوق به شیوه مدرسه اقتصاد لندن برای تدریس علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، و علوم قضایی طرفداری کرد. دیگران نیز برای بازیابی علوم اجتماعی غربی و نقد تسلط نظریه مارکسیستی بر علوم اجتماعی در چین تلاش کردند. لیکن پس از ۱۹۵۷ این پیشنهادات رد شد و طرفداران آن‌ها به‌عنوان «بورژواهای راست‌گرا» متهم شدند (Freedman, 1962, p. 172; Yahuda, 1987, p. xii). برخی از آن‌ها مانند فی شیائوتونگ شدیداً مورد سوءظن قرار گرفتند که این مظنون بودن تا بیست سال بعد (تا پایان انقلاب فرهنگی) تداوم یافت (Harding, 1980). ژو انالی در سال ۱۹۶۴، تأسیس نهادهایی را پیش می‌برد که به مطالعه روابط بین‌الملل بپردازند، لیکن به‌دلیل وقوع زودهنگام انقلاب فرهنگی در این حوزه نیز فعالیت محدودی صورت گرفت (Halpern, 1988, pp. 217-218).

در سال ۱۹۵۷ روندی آغاز شد که طی آن نظریه علم اجتماعی به‌طور عمده با خط‌مشی‌های سیاسی جایگزین شد که این روند طی انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۱۹۷۶) تشدید شد (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 35). انقلاب فرهنگی چین تحقیق و آموزش در حوزه‌های علم و مهندسی را ویران کرد (Freeman, 2015, p. 155). ازجمله این‌که، در سال ۱۹۶۷ علم اجتماعی در چین هم در دانشگاه‌ها و هم در مؤسسات تحقیقاتی در سراسری سقوط قرار گرفت و بخشی از محققان برای بازآموزی^{۴۵} به مدارس هفتم می کارکنان^{۴۶} فرستاده شدند؛ بخش دیگری توقیف یا محکوم شدند.

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

ساختمان‌های دانشگاه‌ها عملاً به پادگان‌هایی تبدیل شده بودند که دانشگاهیان در آن برخی وظایف عمومی را انجام می‌دادند و تحت اصلاحات ایدئولوژیک قرار داشتند. مقالات ارسال‌شده به فصلنامه‌های خارجی بازپس گرفته شدند. منابع تحقیقاتی از بین رفتند، پراکنده شدند یا کنار گذاشته شدند، و اندوخته‌های خصوصی محققان مصادره شد (Harding, 1980, p. 477; Sleeboom-Faulkner, 2006, pp.38-39).

هنگام بازگشایی دانشگاه‌های چینی در اوایل دهه ۱۹۷۰، برخی تحقیقات علوم اجتماعی بازایی شدند. لیکن بخش گسترده‌ای از این تحقیقات توسط رهبران سیاسی برای موفقیت مائو به خدمت گرفته شدند (Yahuda, 1987, p. xii). اقتصاد سیاسی اثبات می‌کرد سیاست‌های مدنظر دنگ شیائوپینگ به طبقه بورژوازی جدیدی تحت سوسیالیسم منجر خواهد شد. تاریخ‌دانان بحثشان را به نقد تمایل به شوروی و ورود تکنولوژی غربی اختصاص می‌دادند و مبارزه بین «انقلابیون» و «تجدیدنظرطلب‌ها» را آخرین مرحله مبارزه ۲۰۰۰ ساله بین تمایل «ترقی‌خواهان» قانون‌گرایان و «تجبرگرایان» خط کنفوسیوس‌گرا می‌دانستند (Harding, 1980, p. 477). گرچه در سال ۱۹۷۳ برخی محققان توسط جنبش انقلاب فرهنگی از مدارس هفتم می کارکنان فراخوانده شدند، لیکن فعالیت‌های تحقیقاتی تا مرگ ژو انالی و مائو در سال ۱۹۷۶ معلق ماندند (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 40).

فضای محدودکننده فعالیت‌های علمی در حوزه علوم اجتماعی که با انقلاب فرهنگی شدت یافته بود تا شکست انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۷۶ تداوم یافت. شکست گروه چهار نفره^{۴۷} در اکتبر ۱۹۷۶ سرآغاز یک رنسانس در علوم اجتماعی چین بود (Harding, 1980, p. 477; Yahuda, 1987). گرچه در چین کمونیست جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته علمی تا سال ۱۹۷۹ از دانشگاه‌ها حذف شده بود (Gransow 1992;)

۱۹۸۰ لیکن در اوایل دهه (Sackmann, 2016, pp. 161-162; Zhaofa, 1987, p. 153)، از شدت و حدت کمپین‌های مخالف روشنفکری کاسته شد و دنگ شیائوپینگ با اعلام این‌که روشنفکران هم بخشی از طبقه کارگر هستند هرگونه داغ رسمی^{۴۸} را از روی آنان برداشت (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 98; Yahuda, 1987, p. xii). توسعه علوم اجتماعی در چین بعد از انقلاب فرهنگی از دو طریق پیگیری شد: آکادمی چینی علوم اجتماعی^{۴۹} (CASS) و وزارت آموزش (Zhaofa, 1987). در سال ۱۹۷۷ دپارتمان فلسفه و علوم اجتماعی از زیر سیطره آکادمی علوم خارج شد و عنوان آکادمی علوم اجتماعی به خود گرفت. باوجوداین، بخشی از مسائل باقی مانده بودند، ازجمله این‌که کتابخانه آکادمی منفک نشده بود، منابع تحقیقاتی فراهم نبود، فضای اداری کافی وجود نداشت و تبادل علمی با محققان و دانشگاه‌های خارجی شکل نگرفته بودند. در اوخر سال ۱۹۷۸ بود که آکادمی چینی علوم اجتماعی برنامه بلندپروازانه‌ای را جهت جذب هیئت علمی، جذب دانشجوی دوره تحصیلات تکمیلی، افزایش فضای ساختمانی، انتشارات و توسعه کتابخانه طراحی کرد (Harding, 1980, pp. 479-480; Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 35, 45). برخی دانشگاه‌های کلیدی نیز تحت نظارت وزارت آموزش چین بودند که در پی توسعه دوره‌های کارشناسی علوم اجتماعی برآمده بود، لیکن این دانشگاه‌ها استادان باکیفیت کم داشتند (Zhaofa, 1987, p. 155). در دوره زمانی ۱۹۷۹-۱۹۸۵ بهبود علوم اجتماعی از آسیب‌های دوره انقلاب فرهنگی موردتوجه قرار گرفت و برنامه‌های ملی برای بازسازی علم اجتماعی شکل گرفتند (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 45). لیکن آثار دوره انقلاب فرهنگی دهه‌های بعد نیز خود را نشان می‌دهد و نقصان نیروی انسانی و منابع موضوعی ازجمله فضای اداری ناکافی، فقر تجهیزات کتابخانه‌ای، ناتوانی در استفاده از کامپیوتر برای تحلیل داده‌ها، و فراتر از همه فقدان

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

نسل جوان‌تری از محققان که در دوره زمانی ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ از تحصیل در این حوزه منع شده بودند عوامل غیرسیاسی محدودیت تحقیقات علوم اجتماعی در چین در دهه‌های بعد بودند (Harding, 1980, p. 488). دانشگاهیان نسل قبل که بزرگ‌سالی خود را در دوره حاکمیت حزب خلق چین می‌گذراندند و عمدتاً دارای تحصیلات فنی بوده و به مدرنیزاسیون و بازنگری در مارکسیسم تمایل داشتند، ظاهراً «نسل بدبین» بودند که از پیامدهای کمونیسم و رفتار آن با روشنفکران ناراضی بودند. این نسل با «نسل سیاسی» رشدیافته در دوره انقلاب فرهنگی جایگزین شده بودند (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 78). علاوه بر این، مانع مهم دیگری که تداوم یافت نحوه ارتباط بین رهبران سیاسی و روشنفکران بود. وابستگی علم اجتماعی به حاکمان، زمینه‌ای برای دخالت‌های متعدد تصمیم‌گیران سیاسی در آکادمی علوم اجتماعی چین بوده و بارها افرادی که دیدگاه‌های مطلوب حزب کمونیست چین را نقد کرده‌اند مورد تعقیب قرار گرفته و با افراد کم‌حاشیه‌تری جایگزین شده‌اند (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 67). آکادمی علوم اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ به شدت در پی یکپارچه کردن نظریه علم جدید با مارکسیسم بود و جوامع سوسیالیستی را بر جوامع سرمایه‌داری ترجیح می‌داد (Sleeboom-Faulkner, 2006, p. 231).

مقایسه

برای مقایسه سه مورد تحول مورد مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را در قالب جدول ۱ خلاصه کرده‌ایم.

جدول ۱. شباهت‌ها و تفاوت‌های بین موردها

وجه تشابه/تفاوت	مورد				شباهت یا تفاوت
	آلمان نازی	روسیه	چین		
تفاوت	°A	°P	p	نظام سیاسی سستی (P)	تفاوت
	P	a	a	ایدئولوژی تحول راست‌گرا (Ir)	
تفاوت	p	p	p	ساختار توتالیتیر (T)	تفاوت
تفاوت	p	p	p	اعمال تبعیض و تصفیۀ دانشمندان مخالف (D)	تفاوت
	a	p	p	تبعیض براساس معیارهای قابل دست‌کاری (C)	
	a	p	p	وجود برنامه‌ مشخص برای تربیت جامعه‌شناس متعهد به نظام (E)	
	a	p	p	نهادسازی برای مطالعات جایگزین	
	p	p	p	کمی‌گرا (Q)	
	p	p	p	کاربردگرا (A)	
	p	p	p	همسو با ایدئولوژی توتالیتیر (It)	
تفاوت	p	a	a	اثر مشهود مهاجران بر علم اجتماعی مقصد (برون‌سیستمی) (Ed)	تفاوت
	p	p	p	تداوم آثار دوره توتالیتاریسم بر علوم اجتماعی (درون‌سیستمی تاریخی) (El)	

مقایسه شباهت‌های سه نظام نشان می‌دهد ظهور ساختار توتالیتیر به تبعیض و تصفیۀ دانشمندان مخالف منجر شده، علم اجتماعی موجود با نگرش منفی همراه بوده و علم

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

کمی‌گرا، کاربردگرا و همسو با ایدئولوژی توتالیتار برای تداوم قدرت مورد حمایت واقع شده، و آثار مخرب حاکمیت توتالیتار پس از تغییر شکل حاکمیت نیز به دلایلی باقی مانده است.

مقایسه تفاوت‌ها نشان می‌دهد که نظام‌های توتالیتار براساس نظام‌های قبلی و ایدئولوژی سیاسی مرجعشان، معیار متفاوتی برای تبعیض، برنامه‌های متفاوتی برای تربیت نیروی انسانی، نهادسازی متفاوتی برای علم اجتماعی جایگزین و حجم متفاوتی از مهاجرت به بیرون و اثرگذاری بر مقصد به دنبال داشته‌اند.

توتالیتاریسم آلمانی در یک جامعه مدرن با ایدئولوژی راست‌گرا مبتنی بر نابرابری نژادی سر برآورد، رویکرد حذف فیزیکی منتقدان را سرلوحه خود قرار داد، برنامه‌ای برای ایجاد نهادهای جدید در مطالعات جامعه‌شناختی نداشت و با ذهنیت منفی نسبت به علم اجتماعی و زمینه‌سازی هجرت اندیشمندان به تضعیف علم اجتماعی در مبدأ و تقویت آن در مقصد مهاجرت منجر شد. توتالیتاریسم شوروی و چین در جامعه‌ای سنتی، با ایدئولوژی چپ‌گرا مبتنی بر برابری خواهی شکل گرفتند، در اوایل کار تلاش بر شمول حداکثری داشتند و جذب متفکران و تربیت متخصصان هم‌فکر با حاکمیت را درپیش گرفتند، جریان قدرتمند مهاجرت اندیشمندان را تجربه نکرده‌اند و افراد مهاجر نیز در مقصد کم‌تر به نقد این نوع حاکمیت توتالیتار همت گماشته‌اند.

نتیجه

هدف مطالعه مقایسه ویژگی‌های علوم اجتماعی و تحولات آن در حاکمیت‌های توتالیتار آلمان نازی، شوروی و چین بود. نگارندگان مروری بر رویکردهای موجود داشته و ارتباط توتالیتاریسم و علوم اجتماعی را تشریح کردند. سپس روایتی از تجربه موردهای مطالعاتی ارائه گردید. در نهایت با استفاده از روش توافق و اختلاف میل به مقایسه

موردها پرداختیم که مقایسه مذکور علاوه بر تائید چارچوب نظری مرجع نشان می‌دهد سه تجربه مورد مطالعه دارای شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر هستند.

تفاوت‌های مشاهده‌شده عملاً مبتنی بر وضعیت کشورها و ایدئولوژی تغییر و پیامدهای مرتبط با عوامل پیشینی است که به همراه خود برخی پیامدها را برای وضعیت عینی علم اجتماعی به دنبال دارد. همچنین بخشی از این تفاوت‌ها می‌تواند نظریه مرجع نگارندگان در مورد نقش نظام‌های بسته و سستی در باب استقبال یا عدم استقبال از علم اجتماعی را تعیین کند که در روسیه و چین از نظر تاریخی شاهد نوعی وابستگی بیشتر به حاکمیت در علم اجتماعی و عدم استقلال کافی علم اجتماعی یا به عبارت ساده‌تر سازگاری بیشتر آن با نظام توتالیتار هستیم که به همین دلیل شاهد هجرت اندیشه اجتماعی به خارج از این کشور نیستیم. در نقطه مقابل نظام سیاسی دموکراتیک در آلمان قبل از قدرت گرفتن نازی‌ها از یک طرف زمینه را برای رشد بیشتر اندیشه اجتماعی و تعدد دانشمندان صاحب‌نظر در این دوره فراهم ساخته و از طرف دیگر برخورد خشونت‌آمیز را از طرف حاکم توتالیتار به سبب ناهمخوانی و پایین بودن امکان سازگاری این حوزه علمی با انتظارات دولت توتالیتار به دنبال آورده است که نتیجه آن هجرت قابل توجه اندیشه اجتماعی به ایالات متحده و رونق بیشتر این حوزه در مقصد پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان است.

شباهت عمده مشاهده‌شده ذهنیت منفی حاکمیت توتالیتار به علم اجتماعی موجود است که حاکمیت را وادار می‌کند به تغییر ماهیت علم اجتماعی در چارچوب انتظارات حاکمیت (علم اجتماعی کمی، کاربردی، و ایدئولوژیک) پردازد و تحولات بعدی آن را عقیم سازد. این یافته‌ها با یافته‌های مطالعات موردی مانند گرین فلد (1988)، ابراموف (2016)، ساکن (2016)، سوکولو (2014) همچنین وونگ (2013) مطابقت دارد.

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

یافته‌های ما در تکمیل مباحث نظری مذکور نشان داد که این اثرگذاری از طریق اعمال تبعیض و تصفیۀ کارگزاران و کنشگران دانش جامعه‌شناسی اتفاق افتاده و حاکمان توتالیتار تلاش کرده‌اند ویژگی‌های مطلوب خود از علم را بر اجتماع علمی تحمیل کنند. در زمینه نظریۀ تنش بین جامعه‌شناسی و حاکمیت‌های توتالیتار، شواهد روشنی مبنی بر این‌که جامعه‌شناسان حرفه‌ای کار با رژیم‌های توتالیتار را رد کرده باشند وجود ندارد. باوجوداین، هم درمورد حکومت‌های فاشیستی، هم درمورد حکومت‌های کمونیستی، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای را در مقابل جامعه‌شناسی شاهدیم (Sackmann, 2016, p. 162). یافته‌های این مطالعه از یک‌طرف تعهد جامعه‌شناسان برای بر ساخت جامعه‌ای دموکراتیک‌تر را یادآوری می‌کند و از طرف دیگر شاخصی برای حاکمان در ارزیابی خود در زمینه میزان تحقق یک جامعه دموکراتیک محسوب می‌شود.

به محققان بعدی پیشنهاد می‌شود برای تکمیل این مطالعه به نقش انواع دیگر حاکمیت‌ها از جمله نظام‌های خودکامه و جهان‌سومی به رشد و توسعه علم اجتماعی بپردازند. همچنین ادبیات مناسبی در زمینه سایر کشورهای بلوک شرق وجود دارد که به شکل مستقل می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد و تنوع برخوردها در این کشورها را نشان دهد. مقایسه نظام‌های جهان سوم و حاکمیت‌های برآمده از جنبش‌های بازگشت به خویشتن و افکار مشابه آن در شوروی و چین نیز می‌تواند موضوع جالبی برای مطالعات بعدی باشد. تکمیل این مباحث زمینه‌ساز فهم بهتر چرایی و چگونگی وضعیت علم اجتماعی در جوامع در حال توسعه می‌تواند باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. Standing on the shoulders of giants: عبارتی که از گذشته‌های دور مورد استفاده قرار گرفته و مخصوصاً در دنیای علم به نیوتون منسوب است که در نامه‌ای گفته بود من دوردست‌ها را می‌بینم چون بر شانه‌ی غول‌ها ایستاده‌ام.

2. Ernest Mandel
3. Cabrera, Miguel A.
4. Touraine
5. *Zeitgeist*
6. decent
7. The law for the "Cleansing of the Civil Service"
8. honorary officials
9. expendable
10. Sternhell
11. Soucy
12. holistic
13. Von Wiese
14. Freyer's European World History
15. Carl Schmitt's Nomos of the Earth
16. Freyer
17. Sombart
18. applied
19. presentist
20. Rescue
21. Rehoboth
22. Emil Lederer
23. self-defence of society
24. Red Truth
25. Nikolay Mikhailovsky
26. Petr Lavrov
27. Maxim Kovalevsky
28. Nikolay Kareyev
29. G. V. Plekhanov
30. P. Struve
31. Solntzev
32. Osipov
33. Yovchuk

مطالعه تطبیقی تحولات علم اجتماعی در عصر توتالیتاریسم... ————— حسین احمدی و همکار

34. hostile bourgeois science
35. Vulgar Sociologism
36. Iurij Levada
37. sociological community
38. quantophrenia
39. numerology
40. chekists
41. professional sociological consciousness
42. Chinese cultural region
43. problem of the intellectuals
44. His-en Chen

۴۵. reeducation: اصطلاح بازآموزی برای فعالیت‌هایی در نظر گرفته شد که طی آن حزب کمونیست

چین در جریان انقلاب فرهنگی تصمیم گرفت شعار خود مبنی بر این که «دانشجویان و دانشگاهیان باید از دهقانان و کارگران بیاموزند» تحصیل‌کردگان دانشگاه را به کارخانه‌ها و مزارع بفرستد.

۴۶. May 7th cadre schools: شکلی از اردوگاه‌های کار اجباری که طی انقلاب فرهنگی بنا نهاده شدند و

بیگاری را با مطالعه نوشته‌های مائو، با هدف بازآموزی تفکر سوسیالیستی به کارکنان و روشنفکران، ترکیب می‌کردند.

۴۷. Gang of four: اصطلاحی است که در مورد رهبران اصلی انقلاب فرهنگی چین به کار گرفته می‌شود. این

گروه شامل جیانگ کینگ (همسر مائو)، ژانگ چونکیائو، یائو ونیوان و وانگ هونگون بود.

48. official stigma
49. Chinese Academy of Social Science

۵۰. علامت غیاب

۵۱. علامت حضور

منابع

احمدی، ح.، و کسرائی، م.س. (۱۳۹۹). نقش دین در انقلاب فرهنگی (مطالعه تطبیقی جایگاه

دین در انقلاب فرهنگی ایران، چین و روسیه از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی).

جامعه‌شناسی تاریخی، ۱۲ (۲)، ۳۷-۵۸.

اسکاچپول، ت.، تریمبرگر، الن کای. (۱۳۸۵). یک تحلیل ساختاری از انقلاب‌ها. در گلدستون،

ج. مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها. ترجمه م.ت. دلفروز. تهران: کویر.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۴، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

بلوم، ا. (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی علوم و جامعه‌شناسی‌های علم. در توکل، م. (۱۳۷۰)، جامعه‌شناسی علم، تهران: نص.

روشه، گ. (۱۳۷۲). *تغییرات اجتماعی*. ترجمه م. وثوقی. تهران: نشر نی.

سلدن، م. (۱۳۸۵). انقلاب کمونیستی چین، در گلدستون، ج.، *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه م.ت. دلفروز، تهران: کویر.

ساعی، ع. (۱۳۸۶). *روش تحقیق در علوم اجتماعی (با رهیافت عقلانیت انتقادی)*. تهران: سمت.

کابرا، م. ا. (۱۳۹۹). *جامعه؛ یک شجره‌شناسی تاریخی*. ترجمه ح. احمدی. تهران: اندیشه احسان.

کوزر، ل. (۱۳۷۲). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه م. ثلاثی. تهران: علمی.

هیوز، ا. (۱۳۷۸). *هجرت اندیشه اجتماعی*. ترجمه ع. فولادوند. تهران: طرح نو.

Abel, T. (1951). *The Sociology of Concentration Camps*. *Social Forces*, 30(2), 150–155. doi:10.2307/2571626

Abramov, R. (2016). Understanding Professionalism in the Soviet Union and Post-Soviet Russia: an Analytical Review. *The American Sociologist*, 47(1), 81-101.

Arkush, R. D. (1981). *Fei Xiaotong and sociology in revolutionary China* (No. 98). Harvard University, Asia Center.

Aronova, E. (2011). The politics and contexts of Soviet science studies (Naukovedenie): Soviet philosophy of science at the crossroads. *Studies in East European Thought*, 63(3), 175-202.

Aronova, E. (2012). *Studies of Science Before "Science Studies": Cold War and the Politics of Science in the US, UK, and USSR, 1950s–1970s*. University of California, San Diego.

Baehr, P. (2002). Identifying the unprecedented: Hannah Arendt, totalitarianism, and the critique of sociology. *American Sociological Review*, 804-831.

Barbalet, J. (2013). Teaching classical sociological theory in Hong Kong SAR, China. *Journal of Sociology*, 49(4), 426-440.

Beliaev, E., & Butorin, P. (1982). The institutionalization of Soviet sociology: Its social and political context. *Social Forces*, 61(2), 418-435.

- Ben-David, J. (1972). *The Scientist's Role in Society*. Englewood Cliffs, Prentice-Hall.
- Bentwich, N. (2012). *The rescue and achievement of refugee scholars: The story of displaced scholars and scientists 1933–1952* (Vol. 1). Springer Science & Business Media.
- Castellin, L. G., & Rösch, F. (2021). Weimar in America: Central European Émigrés, Classical Realism, or How to Prevent History from Repeating Itself. In *Realism* (pp. 45-62). Palgrave Pivot, Cham.
- Chernenko, K. (1983). The problem of the en-tire Party, the duty of every communist. Pravda June 15th (Kommunist 15/26).
- Desan, M. H. (2016). "Order, Authority, Nation": Neo-Socialism and the Fascist Destiny of an Anti-Fascist Discourse (Doctoral dissertation).
- Fermi, L. (1968). *Illustrious Immigrants: The Intellectual Migration from Europe, 1930-41*, 2nd Edition, Chicago: University of Chicago Press.
- Freedman, M. (1962). Sociology in China: A Brief Survey. *The China Quarterly*, 10, 166-173.
- Greenfeld, L. (1988). Soviet sociology and sociology in the Soviet Union. *Annual Review of Sociology*, 14(1), 99-123.
- Hegelson, A. (1983). Recent developments on the Soviet sociological scene, Radio Liberty Res. RFE-RL 461/83.
- Hsi-En-Chen, T. (1959). The thought reform of intellectuals. *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, 321(1), 82-89.
- King, A. (2007). The sociology of sociology. *Philosophy of the Social Sciences*, 37(4), 501-524.
- Krohn, C. D. (2000). American Foundations and Refugee scholars between the Two Wars. In G. Gemelli (Ed.), *The "Unacceptables": American Foundations and Refugee Scholars between the Two Wars and After* (pp. 35-50). Brussels: P.I.E.-Peter Lang. Wiese, 1948.
- Krohn, C. D., & Vidich, A. J. (1993). *Intellectuals in exile: Refugee scholars and the New School for Social Research*. Amherst, MA: University of Massachusetts Press.
- Lifton, R. J. (1956). Thought reform of Chinese intellectuals: A psychiatric evaluation. *The Journal of Asian Studies*, 16(1), 75-88.
- Lunn, E. (1975). European Social Thought in the Twentieth Century. *The Massachusetts Review*, 16(1), 98-108.
- Mehtrans, H. (1994). Irresponsible Purity: the Political and Moral Structure of Mathematical Sciences in the National Socialist State. in Monika

- Renneberg and Mark Walker (eds), *Science, Technology, and National Socialism*, Cambridge: Cambridge University Press, 324–38.
- Momdjani, K. N. (1983). The Sociological Association is 25 years old. *Sociol. Res*, 4, 168-169.
- Mucha, J., & Krzyzowski, Ł. (2014). No longer between East and West: Dialectics and paradoxes in Polish sociology. In *Routledge Handbook of European Sociology* (pp. 423-441). Routledge.
- Noether, E. P. (1975). The Sea Change: The Migration of Social Thought, 1930–1965: Hughes, H. Stuart: New York: Harper and Row, 283 pp., Publication Date: January 2, 1975. *History: Reviews of New Books*, 3(5), 115-116.
- Radaev, V. (2014). The re-emergence of sociology in Russia. In *Routledge handbook of European sociology* (pp. 442-456). Routledge.
- Ramanayake, U. B. (1988). An Historical Overview of Soviet Sociology. *Vidyodaya Journal of Humanities and Social Sciences*, 2 (1-2), 1-19.
- Rapaport, S. S. (2001). Sociology Under Totalitarianism. *Russian Social Science Review*, 42,1, 49-79.
- Ratner-Rosenhagen, J. (2019). *The Ideas that Made America: A Brief History*. Oxford University Press.
- Reiss Jr, A. J. (1967). Sociology. Published in: *International Encyclopedia of the Social Sciences* (1968), 15, 1-23. Available at: <https://deepblue.lib.umich.edu/bitstream/handle/2027.42/50807/22.pdf?sequence=1>.
- Ritter, G. A. (2010). *German Refugee Historians and Friedrich Meinecke: Letters and Documents, 1910-1977*. Brill.
- Sackmann, R. (2016). Democracy, Totalitarianism, and Dead Ends in Sociology. *Serendipities*, 2, 158-177.
- Sleeboom-Faulkner, M. (2007). *The Chinese Academy of Social Sciences (CASS): shaping the reforms, academia and China (1977-2003)*. Brill.
- Sokolov, M. (2009). Russian Sociology after 1991: The Institutional and Intellectual Dynamics of a “Poor” Discipline. *Laboratorium: Russian Review of Social Research*, 1(1), 58-64.
- Sokolov, M. M. (2014, July). Famous and Forgotten; Types of Social Secrecy under Totalitarianism and the Intellectual Style of Soviet Sociology. Paper presented at the XVIII ISA World Congress of sociology, Yokohama, Japan.

- Sorokin, P. (2015). The Russian sociological tradition from the XIXth century until the present: Key features and possible value for current discussions. *The American Sociologist*, 46(3), 341-355.
- Steinmetz, G. (2010). Ideas in exile: refugees from Nazi Germany and the failure to transplant historical sociology into the United States. *International Journal of Politics, Culture, and Society*, 23(1), 1-27.
- Steinmetz, G. (2017). Field theory and interdisciplinarity: History and sociology in Germany and France during the twentieth century. *Comparative Studies in Society and History*, 59(2), 477-514.
- Szollosi-Janze, M. (2001). *Science in the Third Reich*. Oxford: Berg Publishers.
- Timasheff, N. S. (1946). *The great retreat: The growth and decline of communism in Russia*. New York: EP Dutton.
- Touraine, A. (2007). *Sociology after sociology*. *European Journal of Social Theory*, 10(2), 184-193.
- Wagner, P. (2014). Europe and the sociology of modernity. ed. Sokratis Koniordos and Alexandros Kyrtis, *Routledge Handbook of European Sociology* (pp: 127-140), Routledge.
- Weber, Eugen (1962). Nationalism, Socialism, and National-Socialism in France. *French Historical Studies*, 3, 273-307.
- Wong, S. L. (2013). *Sociology and socialism in contemporary China*. Routledge.
- Yahuda, M. B. (Ed.). (1987). *New Directions in the Social Sciences and Humanities in China*. Macmillan Press.
- Zhaofa, H. (1987). The Re-establishment of Sociology Discipline in China, 154-159 in: Yahuda, M. B. (eds.). *New Directions in the Social Sciences and Humanities in China*, Macmillan Press.
- Zhou, M. (Ed.). (2017). *Contemporary Chinese Diasporas*. Springer.

Comparative Study of Social Science Developments in the Period of Totalitarianism (Experience of Germany, the Soviet Union and China)

Hosein Ahmadi, MohammadSalar Kasraie*

Received: 10/09/2021 Accepted: 02/08/2022

Abstract

Totalitarian regimes have their own characteristics that reproduce them as much as possible in other fields, especially science and academia. Studying the challenge between the social sciences and totalitarian rule can be instrumental in the development of social science. The purpose of this study is to make a comparative-historical comparison of this relationship at a time of totalitarian rule in Germany, the Soviet Union and China. The study method is comparative-historical and the reported experiences in three cases of Nazi Germany, Soviet Union and Communist China have been compared historically. Data were collected from second-hand sources and analyzes were presented in a comparative-historical manner. The findings show some similarities and differences between Nazi and communist totalitarianism. Nazi totalitarianism had an a-priori negative mentality towards social science and avoided any institutionalization and by creating an obstruction against the activities of scientists, provided the ground for the migration of social thought, while communist totalitarianism had an a-priori positive mentality towards social science and tried to institutionalize and attract scientists in this field to produce favorable social science. Both forms of totalitarianism, at the height of their tyranny, sought a government-dependent, non-critical, quantitative, practical, and useful social science to perpetuate power.

Keywords: Sociology of Sociology; Totalitarianism; Emigration of Social Thought; Soviet Union; China; Nazi Germany.

1 Assistant Professor, Department of Social Sciences Education, Farhangian University, Tehran, Iran. (Corresponding author). Email: Hahmadi6@gmail.com

<https://orcid.org/0000-0003-2653-9752>

2 Associate Professor, Department of Theoretical-Cultural Sociology, Research Institute for Social Studies, Research Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

<https://orcid.org/0000-0001-6967-0553>